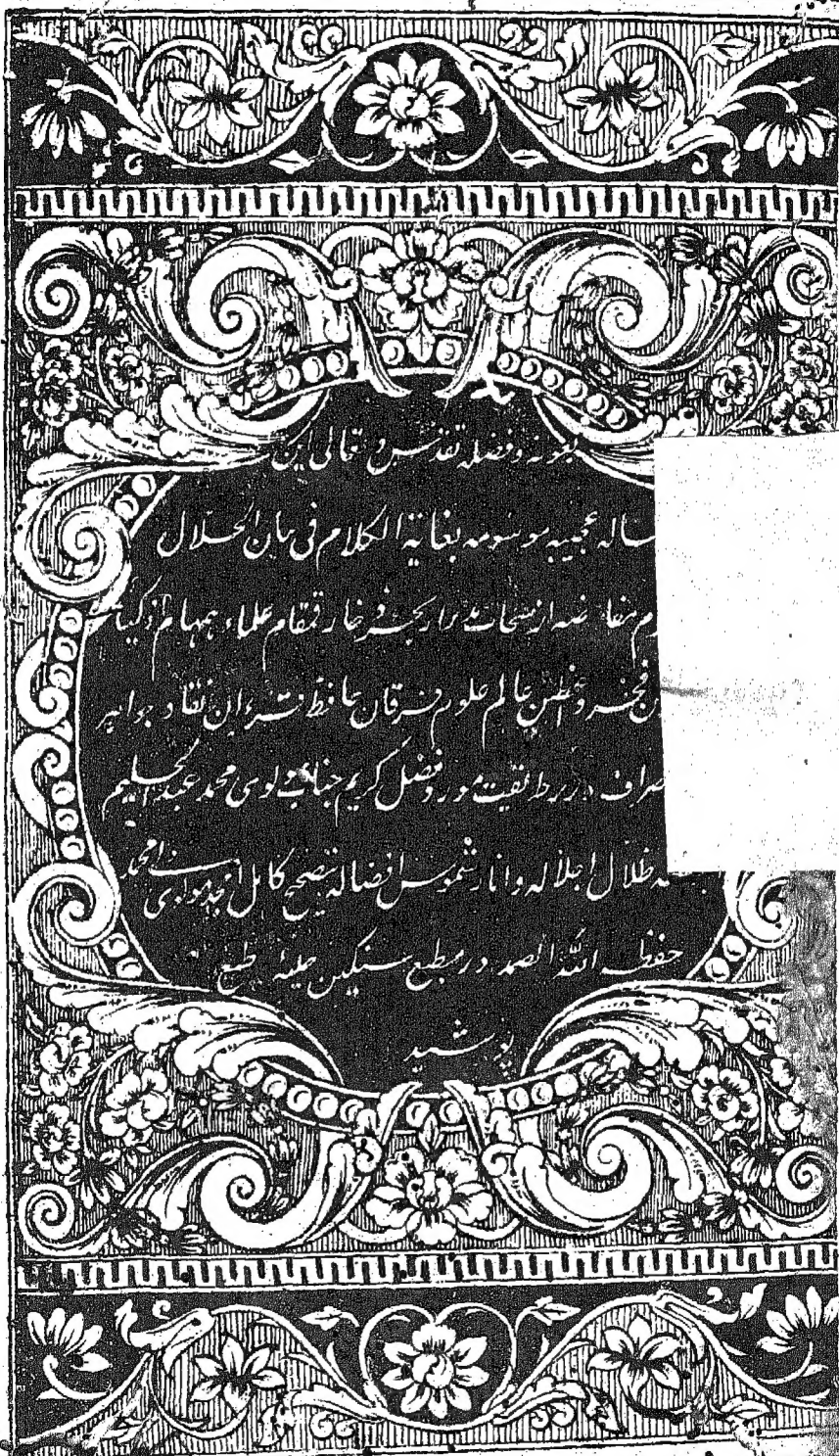




عبد الجليم  
غايه العلام



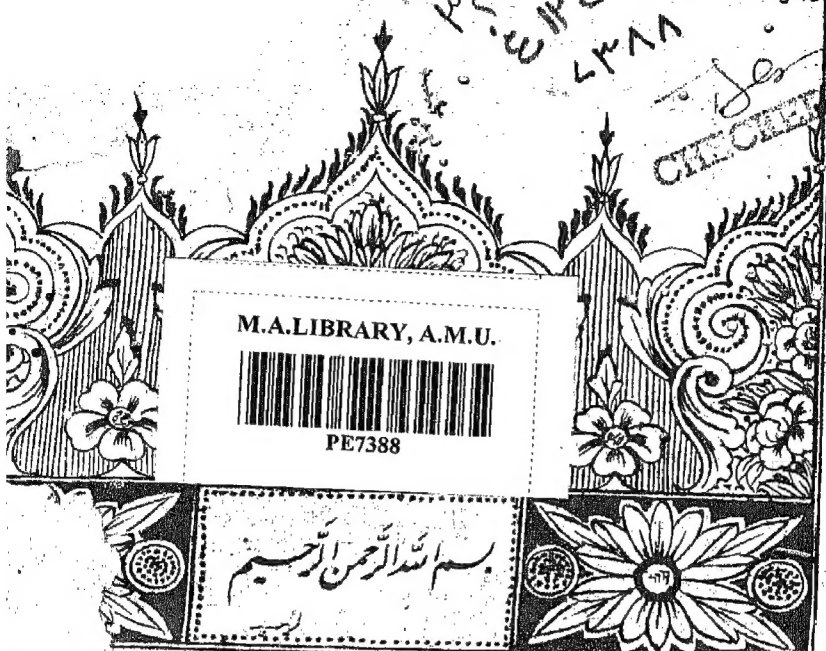
عنه سوره عريمه كذا في نسخة اخرى



بسم الله الرحمن الرحيم  
سأله عجميه بوسومه بنائية الكلام في بيان الحلال  
م من مضافه از سخات و اركب فرخار مقام علماء و جهلهم و كذا  
ن فخر و عظمى عالم علوم و سترقان عافيه ستران نقاد و باهر  
سراف در رطيقه نور و فضل كريم جناب لوى محمد عبد السلام  
م غلال اجلاله و انار شمس افضاله تصحيح كامل انچه بود  
حفظ الله الصمد در مطبع سنگين حيله طبع

۲۰۵۹  
۳۰۱۳۳  
۴۳۸۸

CH. CH. CH.



M.A. LIBRARY, A.M.U.



PE7388

بسم الله الرحمن الرحيم

خداوند و در صدد نبودی است که سار عباد خود را با صطبا و طهارت از ان اجازت فرموده  
 نماید قایم بالای بایقی بر ندود و دنا محمد و بر محمد محمد که امتیان با تینج ما اصل لوحه است  
 نموده تا بخیر امر عیداشته از ما حرم لغیر نقد احترام نمایند و بر آل اطیاب اصحاب اجابش که و اما  
 طیار حوالی لنگره استخراج مسایل حل حرمت ضعیف و ذیلج موصوف سپر و از بودند بلج  
 علیه علیهم السلام یوم النقاد اما بعد میگوید بنده امید و الهی رحمة الله الکریم الباری محمد عبده  
 الکلبنوی ابن مولانا محمد امین اند سوره القدر بفرانه که چون حلت و حرمت حیوانات مع ختلا  
 بدون التزام تحقیق اسامی بلغات مختلفه مشهوره در اکثر کتب فقهیه معتبره مسطور است اما بعد  
 و بر اگندگی که و از د غالب اوقات متفقشان با و در و رطه تردد و تکلیف لا ینطاق میانه  
 این کتاب را به حسب فائزین فرید روزگار یگانه اعصار ما به فنون خفی و حل قاضی مولوسی احمد  
 القاضی جمع تقریرات از کتب معتبره و با تدهایه و عنایه حاشیه آن ابو طاهر محمد

آقای قنطاری قیامه و مجمع البرکات و شرح وقایه و حاشیه اش فی خیرة العقبی مشهور بحاشیه چلی قنطاری  
کتابی السراج المینر و فتاوی ائمه و جامع صغیر حساد و در الاحکام فی شرح غرر الاحکام و فتاوی حادیه جامع  
رموز شرح مختصر قایم فتاوی قاضیخان بر جندی شرح مختصر قایم و فتاوی منتخب المیر الامام میر السید  
محمد علی قنطاری متعصب الاصلاح المشهور بچار مذهبی شرح الیاس مختصر قایم و جواهر الفتاوی الامام مکر الملک  
مدرک ابن کر محمد الکرامی و قایم حاشیه چلی قنطاری غیاثه لداود بن یوسف الخطیب قنطاری خزانه  
الایات و مشکوٰۃ شریف و تشریح الشیخ محمد بن محمد و مایوی محرم و عینی شرح کفر و فتاوی عالمگیری و در  
شرح توفیر الابصار و فتاوی خزانه المصنفین قنطاری بزرایه و حیوة الیحیون کبیر و تهنی شرح مختصر قایم  
سین علی الشیخ علی حزن شاعر و غیره من الكتب العرفه بر ذمه همت خود لازم نکاشته در صحت الفاظ و بیان  
کلام و تفسیر و خلاص آنها و هندی قنطاری علی آنها از صلاح و منتخب اللغات و بر بیان قاطع و فاضل اللغات  
کتاب در حاشیه دلموی صید علی حزن شاعر و حیوة الیحیون کبیر و تهنی الارب غیر ما حتی الوسع الکلام  
از کلام بر دم فلما جاء علی ما شئت مسیئته بنایه الکلام فی بیان الحلال و الحرام و بر تهنه علی مقدمه و مقالة  
بنایه العقده نفعی بیان الاشیاء التي لا بد من علیها قبل الشرع فی القصد و فیها فصول ثلث فصل اول  
است که هر جا که درین ساله عبارتی منقول از کتب فقهیه بالقطر که است مطلقا واقع شود مراد از آن که است  
ایم باید و است باقی بعضی علماء که اکثر از که است مطلقا که در کتاب الصلوة و ما یعلق به واقع شود  
تشریه کیرند و اگر در کتاب صید و ذبائح واقع شود مراد از آن که است تحریم و نه لانی الذخیره العقبی  
الفصل فی القصد بین التحریم و الترهی ان الکراهیه المذكوره فی کتاب الصلوة و ما یعلق به تشریه و ما  
یصلیه و الخط و الاباحه تحریمیه انتهی پس از زیادت لفظ اکثر قول صاحب یرا البصار و رجاء و است  
در هند و بخوان او را و نه بجا که فی مصر واقع است و همچنین قول صاحب هر چه صید و ذبائح بلطف و در  
مراد از آن که است و بجا که است تحریم است چنانکه تصریح در در المختار مرقوم است و در المختار است

تخریصی که شاهدت کافی بر این کافیست هیچ حضرت نرساند علاوه برین نجوای کل امر و ان الصلح فی الذل  
که در باب پنج مصلح داریم که مراد از کراهت تحریم است چه مصایقه فافهم فصل دوم مذبذبه  
هر چیز که کرده تحریمی باشد مانند حرام است همچنان که مردم بار کتاب حرام است نمی نارسد و آنچه نارسد  
تحریمی از دشمن یعنی امام ابو یوسف و امام ابو حنیفه رحمهما الله آنچه کرده تحریمی است حرام نیست بل تحریمی  
باعتنی که مرکب حرام نمی نارسد و مرکب تحریمی است عقاب نارسد آنچه ترک سنة مکره کرده  
که ترکش مستحب نارسد بل مستحب عقاب فی الدار المختار کل کرده ای کراهت تحریم حرام ای کراهت حرام  
بالدار عند محمد و عند ما الی الحرام اقرب فثبت بما ثبت به الواجب یعنی بطنی و فی الزعمی القرب من الحرام  
محرور و ان استحقاق العقوبة بالدار بل العقاب کثر السنة الملوکة فانه لا يتعلق بعقوبة النار لکلم  
عن شفاء عیسی صلعم لقوله صلعم من کسنتی لم یزل شفاعتی فی کل السنة الملوکة قرب  
انتهی باید دانست که این فصل وقتی است که بر ظاهر بقول نکره اما وقتی که بر حقیقت نکره است  
امام محمد محمول بر مجاز نیست چنانکه در سلم الثبوت آمده و لهذا قال محمد کل کرده حرام مجاز است  
بترجیح لفظی رایج خواهد شد چنانکه در شرح مسلم مفصل است ان ثبت فلتخرج لاجرم قول محمد مثل  
خواهد شد چه امام محمد مکر کرده تحریمی اکافر نمی فرمایند چنانچه مکر حرام را کافر می فرمایند و هر چه  
فتنه بر دقتی قول دشمن است اگر چه بعضی قائل قول امام محمد محبت ظاهر شده اند کما فی باب  
عند ما الی الحرام اقرب به المختار کما فی الخلاصة والمضمرات والکبری والتحیض و غیره با و بالصحیح  
انهم فی البر جندی المختار قول ابی حنیفه و ابی یوسف انتهى و فی الکلام المختار ما قال ابو  
ابی الحرام اقرب بلکه فی المضمرات و فی النهاية ان هذه روایة شاذة عن ابی حنیفه او قد ذکره  
ابن الاثیر قال ابی حنیفه او اقلت فی شیء کرمه فارایک فیه قال الترمذی انتهى بلکه فی مجمع البحار  
که البقیة مکرده تخریمی اقرب سی حلال است کما فی المختار اما المکرده کراهت تخریمی نهی است

پنجمی که آنی ابی الکلام در تلویح سطوح است هرگز که ترکیبی دلی باشد که از فعلی است بهر نام و شایسته  
 آن کرده است که است تشریفه فاعلسی است فاعلان که کش است فصل سیوم باید است  
 که حیوانی در ای بی و ملج بدون فوج حلال شود پس مترویه که عبارت است از حیوانی که در جاه و بیا  
 از جای بلند بنصب یا خواه بعبیه افتاده بهر دو مجتمه که عبارت است از حیوانی که از بندش نبوده  
 بر زمین کند و آن بهر لایحه حرام خواهند شد و فوج را دو قسم اند یکی فوج غیر اختیاری و یکی عبارت  
 از نه می باشد که عفو کسی باشد از بدن دیگر فوج اختیاری عبارت است از فوج میان بعد خلق  
 که عبارت از انسانی گلو و لبه که عبارت است از فوج که متصل سینه است و بعد جامع صیغره  
 پیشین است که مرقوم است که فوج در خلق عمر است از آنکه در وسط آن باشد و یا در اعلی و یا در سفلی که  
 از هر یک از این دو الوقایه و اگر بالاسی عقد که در گلوئی حیوانات محسوس شود و آن بهر نامی گلو  
 است که تا کل آن فوجیه جائز نیست و نزد بعضی جائز خواهد شد بقول الله علیه السلام ان الذکوة ما یلین الله  
 و یجبین یعنی فوج کردن است که عبارت از سفلی است و همچنین بفتح لام و سکون ج که عبارت است  
 از هر دو و سخاوتها که بر آنها دندان اند و فتوی بر قول اصل است که فی الوقایه و غیره باور گهای که قطع  
 آنها در فوج باید چهار اند نامی که آن جای بر شش نیست و از حلقه که گویند و مری که آن جای بی نام  
 در شرب است و دو جان که عبارت از دو در گهای که جای جریان خون اند و آنها دو شبه  
 رگ گویند بقول او علیه السلام ان الاوداج یعنی قطع نما و اوداج را که مسدود از آنها رگهای  
 گردان و این لفظ اوداج که جمع است اطلاقش کم از سه خواهد شد پیشین لای فوجی هر دو جان  
 و مری افلاست بهرین توجیه قول امام شافعی رخصت گفتا و بر نامی و مری ضعیف و  
 و چونکه قطع هر دو و جان مری بدون قطع نامی گلو ممکن نمی شود و این نیز بهر تفسیر  
 قطع نامی گلو که ثابت شد که فی الیه و اگر فوج قطع بر یک از رگهای آنها باشد

بهرین  
 بهرین  
 بهرین



رگ که باشد نمود پس آن ذبیحه حلال خواهد شد از لک اکثر حکم الکمل بکذا فی شرح الوقایه و اگر سر مذبح در آن  
قطع شود ذبیحه حلال است گو قصد قطع سر واقع گردیده باشد چه موت از قطع رگها واقع شده و مکرر صدور بر  
تعمد تمهید کنه کار خواهد بود فی العینی شرح الهدایه و وقت ذبح ضرور است که ذبیح و معین بسم الله بگوید  
بدون فصل او گویند چنانچه منقول است از ابن عباس در تفسیر قول او تعالی فا ذکر و اسم الله و معین  
عبارت است از آنکه دست خود را بر منج هندد کذا فی مجمع البکرات و ذبیحه را ضرور است که در خشک  
قبله باشد و اگر بغیر توجه قبله منج واقع گردیده آن ذبیحه کرده بخری خواهد بود کذا فی البکرات  
من المقدمه فشرعت فی القاعه و فیها فصول ثلثه فصل اول باید دست که جلالت خورشید  
گوشت حیوانی صاحب ندان که از درند یا باشد و بدندان خود عاده تا مجروح و یا مقتول  
مانند شیر هیچ قسم که از ابروی اسد و به بندی با که گویند و گرگ که از ابروی  
گویند و هیچ که آن حیوانی نیست معروف بصورت گرگ و به بندی آنرا از ابروی  
می کند و پلنگ که آن حیوانی و شمن شیر است و از شیر کوتاه می باشد و سیاه و سفید  
میدارد و به بندی آنرا از ابروی کبک سرخ و بنندی میند و گویند و چنانکه از الفارسی بوزر  
فند بفتح فامی نامند و آن حیوانی است شکاری کوچک تر از پلنگ و بعضی گفته اند که پلنگ  
با ماده شیر جمع شود و یوز پیدا گردد و آن را دو قسم اند قسمی بزرگ چشه که دم کوتاه دارد و  
که دم دراز دارد و گوهر می که آنرا گوهر می نیز و فارسی روباه و عبری ثعلب بفتح ثاء و  
رافعه آن جانور است معروف بقدر بگره و بچوب کبر یا و تشدید جیم که فارسی آن کفتار  
صیغ بفتح ضاد و ضم با است و آن درنده است که مرده را از قبر می برد و از محمد بن  
نعمان که از اهل طالق صیغ بر ذکر استی هر دم است و بلی که اهل طالق گفته اند که به و اهل  
بجانب است و آنرا گوهر می یا صحرایی که قریب روباه و بر شکل گربه خاکی پیش

می خورد که انی حیوة الحیوان و گنگ که بفارسی آنرا سگ بزرگی آنرا کلب بفتح کاف گویند و آن در نزد  
سرو و در تنجاف بفتح سین و سکون نون که آن حیوانی است بزرگ از موش صحرایی و دنباله آن کوتاه  
و پر مو و سیاه و بسیار نرم و زیر شکم آن سفید و بانی خاکستری رنگ و در ترکستان بسیار پرند  
که انی مخزن الاودیه للسید محمد حسین بن السید محمد هادی الخراسانی ثم الشیرازی و مخزن بفتح سین  
و ضم میم است و ده که آن حیوان بری است مثل سیاهی و شباهه که بر می شود که انی حیوة الحیوان  
و در بلاد اردوس یافت شود و صاحب مخزن گوید که در ترکستان بسیار است و پوست آن بهترین پوست  
و در کتب تصحیح و ال دلام که آنرا انگ بفتح فایز و بفارسی دله گویند و آن حیوانی است که از پوست آن  
پوشین می سازند و صاحب مخزن گوید حیوانی است که چک تر از سگ و بزرگتر از سمور و شبیه بلبل دراز

کلاه برهم می رسد انتهی و در بضم و ال که آنرا بفارسی خر سگبره خوانند و در بضم و ال که آنرا  
بفارسی بک گویند و در بک فای که آنرا بفارسی بوزنه و میمون و کپی گویند و آن حیوانی است شبیه باد  
و هندی است که آن بند است و قسمی از آن است که دم دراز دارد و آنرا در هندی لنگور و بفارسی  
گویند و جحر می گویند که آنرا کلنی نیز می نامند و بفارسی گنده و بضم قاف و تشدید میم گویند که انی  
منتخب آن حیوانی است که بر بدن گو سفید و شتر و گا و خر و سگ اقبال آید و خون خورد که  
فی لبرهان گویند که آنرا بفارسی شغال بفتح شین و سگ صحرایی و وحشی و بر لبی این آویخته  
و آن حیوانی است در زنده که چک از سگ فی الهدایه و لایحه جزا کل فی الناب من السباع انتهی و

مجمع البرکات فذو الناب من السباع مثلاً الاسد و الذئب و النمر و الفهد و الثعلب و الضبع و السنور و الکلب  
و السجباب و السمور و الدلق و الدب و القرد و الفل و نحوه انتهی و فی جامع الاموز شرح مختصر الوقیات

و این در انتهی و فی حیوة الحیوان و فی سلم فی صحیح ان البنی صلی الله علیه و آله سلم تا ان کل فی الناب  
السباع فاکلوا من انتهی و وجه تحریم این اشیا و تعیین که راست نیست و کلامی که در انتهی

از تصانیف میم که مرد زنده را ثابت است بسوی مردم بخوردن آنها قمار و زنا و بکذا فی الشیء  
الکونانی و در کفزار خلافاً امام شافعی علیه الرحمه است که زنا و شان حلال است که فی شرح الوفا فی  
خلافاً الشافعی رح استی بکذا فی العالکیه و دلیل امام موصوف الذکر انیکه جابر رضی  
پرسیدند کفزار صیغه ایانه جواب داد و هست باز پرسیدند گوشت آن خورده شود یا نه جواب داد  
خورده شود پس آن سوال کرده شد که آیا چیزی از انکه گفتی از رسول مقبول علیه السلام است  
جواب داد شنیدم و جواب با خفیان انیکه این امر معنی صلت کفزار در ابتدا اسلام بود و بعد از آن  
کفزار ثابت گردید بقول کما جات و یحرم علیهم نجاست و بر وایه سلم بن ابی عیاس رضی الله عنه  
که شخصی علیه السلامات نهی ساخت و منع نمود از خوردن هر صبا و ندان و زدن  
و قتل و زنیاست بکذا فی العنایه و الکفایه حاشیتی الهدایه و الهی شرح الکفر و قطع نظم  
ذی مثال است بر حرمت کفزار آنچه روایت کرده و احد و حتی از بعد از بنی یس  
سوال کردم سعید بن را از هر مایه که می زند کفزار را می چایند و سعید بن گفت خود و کفزار حلال است  
بکذا فی الشیء شرح مختصر الوفا و در شغال نیز اختلاف است که امام شافعی رح را که روایت از عثمان  
سعیست و چند باد و تبر بضم جیم و سکون و ن و ال مبله و فتح با و موحده و فتح و ال و سکون سین  
و فتح نای شانه و فو فایه و سکون نای مبله و آن حیوانی است از سباع بر شکل و باه و رنگش سیاه  
دست و پا ندارد و در مشطیل می شود و سرش مانند سر گاو و چهره اش در می باشد بر سینه  
یکه ساخته شش می ناید و آن چهار خصیه نود و ظایر و مخفی که فی حیوانه حیوان و حرمت آن شنیده  
نما جذب ستر که آن خصیه حیوانی است بی فروج یعنی دو عدد متصل بهم بفارسی از آن چکان گوشت  
و صباران هم موافقت این کرده از ما مخفی خارج است و بجهت که از گرگ ماده بوجود آید  
بر روی بکند از سینه و بجهت که از کفزار نیز گرگ ماده بوجود آید بر روی بکند از سینه و بجهت که از کفزار نیز گرگ ماده بوجود آید

و در هندی هر دو را اگر یک نامی نامند و بچه که از سنگ زود ماده اگر یک پدید آید و از آب و آتش و بقیه اش بفتح  
 خا و بجمه می نامند که آنی نفاس اللغات و در حرمت این بچه باشک نیست لان اولوله تابع لایه فی الحرمت  
 و بکنه که بچی من از علمی و نس یک بشر حیوانی است هر دو دست کوتاه و هر دو پا و دم دراز دارد  
 و مویش و مار را شکار کرده می خورد و در حرمت آن شک نیست که آن حیوة الجیون النفس طبعه تجریم الاکل انتهی  
 و از آن فطریع را و بجمه و تشدید را و همه حیوانی است که از قدرت رب جو د آئده و بنوامی صر می با و بکا  
 نذر اثر که دینک گویند و بعضی از شتر و شایده خود باین پنج بیان نموده که جسته آن از شتر خردتر و  
 شتر از شتر بنایت بلند تر و گردنی دراز دشت گر اینک که گردن شتر خم دارد و گردن شتر است  
 پستین یا شترش که یک تر از شتر است و دو شاخ دارد و چون شاخ آید و گوش پامی می اندک و پام  
 گا و دو و آن بینی بگا و پیش اند و و شهای می بنایت دراز تر از پاهاست و دم چون دم شتر است  
 باریک تر و کم مو تر و پوست می تمام تنش است و در رفتار بنایت بدست و چون پلنگ با شتر وحشی  
 جمع شود زرافه پدید آید اما بد عثمان با خط گفته هرگاه شتر وحشی با قفار جن حیوانی متولد شود و شایسته  
 و قفار و چون آن حیوان با گا و وحشی جمع شود زرافه متولد شود و انتهی در فقا لکس مذکور است که  
 گردنش بگردن شتر مشابه شاخش شمشیر پاهایش مانند شاخ و سم و پاهای گا و و دمش مانند دم آهو  
 زنگش مانند رنگ پلنگ و هندی از او نژاد گا و گویند انتهی در علم حرمت آن و در شاخ شایسته است  
 امام نووی رح در شرح مذهب صاحب فتوی بجزایش از بدجهت مشابهت آن پلنگ و قاضی حسین و اقلان  
 فتوی کلش داد بدجهت مشابهت آن با شتر و گا و که آنی حیوة الجیون از امام ناقص می نقل شده بعضی  
 خفیان فتوی کلش داده اند و بقاعده اذا جمع الکحل و الکحل فم علی الحرام چنانچه در شاه بر جسته  
 احکام فتوی در تفسیر مجید داد اما بر تقدیر سادی هر دو مشابهت در بعضی محالی که از آب و  
 و بجمه و تشدید را و همه حیوانی است که از قدرت رب جو د آئده و بنوامی صر می با و بکا

2  
 بفتح خا و بجمه  
 و در هندی هر دو را اگر یک نامی نامند و بچه که از سنگ زود ماده اگر یک پدید آید و از آب و آتش و بقیه اش بفتح

که آنرا بپندید و نه در بر بی آن عرس خوانند و آن حیوانی است که مار را پاره پاره کند خور و آن را  
 بجست بودن آنها از دزدان حرام است کما فی الهدایة و الکریم و ابن عرس من السباع انتهى کما فی  
 المعنی شرح الکفر و موش شستی نزد امام شافعی ح حلال است کما فی شرح الوقایة و هو حلال عند لشکر  
 انتهى و گفته می که آنرا بفارسی موش پرند و در بر بی فارة التمر و فارة النخل گویند و آن جانوری است  
 مانند موش میوه پایی و درختان می خورد و در پیش خطبای سیاه بودند هم در سباع است و سیاه گوش  
 که اینست فارسی است در اردوی هندی مثل و عربی آنرا تفه بضم تاء گویند و آن قسمی از دزدان است  
 که بخر گوشت چیزی نخورد و در حرمت آن شبه نیست کما فی حیوة النحویان التفه نوع من السباع و لا یطعم  
 غیر اللحم و حرم اكله لعموم النهی عن کل کل فی باب من السباع انتهى و سوز که آنرا بفارسی گوشت و در  
 خزیر می گویند حرام است بنص قطبی قال المدغری و جل حرمت علیکم المبتة و الدم و لحم الخنزیر انتهى  
 که فارسی آن سلی عربی آن فیل است و آن حیوانی است بزرگ جثه و کلان خرطوم و کینه نهایت دارد  
 اگر دشمن کسی شود همیشه در فکر انتقام باشد و گویند که چون مورچه در اندرون خرطومش را بکشد  
 چنانکه از اکثر معتبران سبع رسیده است و مشهور است که عمرش از صد سال زیاده نشود و بعضی  
 تا چهار صد سال و گویند که اگر به موش و خوک برسد و آن صاحب ندان است و از ندان خود بخورد  
 و یا مقتول می شود پیش و درش حلال نیست کرده تحریری است کما فی الهدایة و الفیل و ناب فیکره  
 و فی المعنی شرح الکفر و روی عن ابن عباس رضی الله علیه و سلم نهی عن کل فی باب یدخل فی الفیل لا یأکل  
 انتهى و امام مالک علیه الرحمة جمله در ندان را حلال میدانند بدلیل قول و تلک اقل اجد فیما اورد  
 انی حرکنا علی طاعن بطعمه الا ان یکون سقته او دما مسفوحا او لحم خنزیر فانه رجس فقا اهل لیل  
 انتهى و جواب اینست که در ندان را در ابتدا اسلام که در آن زمان اول این است حرام  
 است و از آن بعد از آن حرام شد بکذا فی التلمیذ حیوة النحویان حرام است حکم و آن

که بربی نزار مار املی و بپندنی آنرا که با گویند و آن حیوانی است به بلامت مشهور و لهذا ابتداء بلامت  
 بطور مجاز مردم را هم خرمی گویند چنانچه مردم شجاع را شیر نامند و یکی از بلامتش نیست که از  
 معتبران مسجوع شده که هر جانور که شیر را می بیند می گریزد لیکن خر هرگز نمی گریزد و صلا خوف جان  
 نمی کند از نیت حاقش غلبه کردید و چرخ که بفارسی آنرا شتر و بعربی بغل بفتح با گویند و جمیع بنای  
 بکسر است و آن حیوانی است که مادرش را در سقشاده خر بود و پدرش سپید و است کرد و خاله بن گویند  
 آنکه نبی کرد و آنحضرت علیه السلام از گوشت است خر و از علی بن فروسی است که نبی علیه السلام حاضر  
 و بخت متعه را و حرام ساخت گوشت خر خاکی را بر روز خیر کمانی الیه الیه و لا یجوز اکل لحم الخمر الیه  
 و البغال لما روی خالد بن الولید رضی الله عنهما عن النبی صلی الله علیه و آله عن حماد بن عمار عن حماد بن عمار  
 النبی علیه السلام اهدر المتعة و حرم لحم الخمر الیه یوم خیر انتهی و فی البجندی و الحمر الیه کانت  
 فی ابتداء الاسلام حلالا فلما لبث الفقیر علی الصحابة فبلغ خیر و اصحابو اغنام کثیرة حرم علیهم لحم  
 الخمر و البیضا صفه الحق تسری الی من یاکل لحمه هی قبح الصفات انتهی و فی العینی شرح الکبیر و روی عن  
 ابی ثعلب الجعفی انه قال حرم رسول الله صلی الله علیه و آله لحم الخمر الیه و راه البخاری و مسلم انتهی و امام مالک هم  
 و سوطا از امیر المومنین علی ابن ابی طالب فرمود است که رسول علیه السلام فرمود که گوشت خر و از حمر الیه  
 که گوشت خر حرام است شیر و چربی آن هم حرام است و در تقع کردن از چربی آن سوا می خورد و احتیاج  
 شش است نزد بعض این هم حرام است بقیاس گوشت آن نزد بعض مباح است و همیست صحیح کمانی  
 شرح ابی الکاسم علی مختصر الوقایه که حرم لحم الخمر حرم لبنه و شحمه و خلفه و فی الانتفاع بشحمه بغیر اکل  
 فحرم بعض قیاسا علی اللحم و با حرم بعض و هو الصحیح انتهی و کذا فی العالیکیری و فی الجامع الصغیر لعمر بن عبد  
 الاحسامی و از ثبت الحکم فی اللحم ثبت الحکم فی اللبن لانه متولد من اللحم و کذا فی جامع الرموز شرح مختصر  
 الوقایه و بخارون خر و حشی می شست که از ابزاری که بر خور آن است که در شرح مشکوٰۃ و الشکوة و الشکوة

الذی یؤی و یبندی آراگه با جگلی بفتح کاف فارسی و سکون ال هبله و فتح مامی نامند بفتح است کاف  
الکفایه و اکل الحمار الوحشی بفتح هاء و فی النبیاتیه الحمار الوحشی حلال بالاتفاق انتهى و ردی البیضا

و سلم عن ابی قتاده رضی الله عنہ راسی حمارا وحشیا فقهره فقال النبی صلی الله علیه و آله من لحمه شئ قال من اکل  
فأخذها فاکلها انتهى و یکن فی الشکوة و شیرگور خرم حلال است کما فی الذلخات و نزدام بالک

خرخاکی حلال است باعتبار خرو وحشی و بقول عائشه صدیقه رضی الله عنها و بحديث غاکب بن وائل اجماع  
ان الذی یسجیان فی شرح الوقایه و فی الحمر الابیة خلاف الکلیح انتهى و فی شرح ابی الحار قائل

ما لکسان الحمر الابیة حلال اعتبارا بالوحشیة منها انتهى و فی النبیاتیه و ذهب بشیر المرسلی الی اجماع  
و نقل ذلك عن الکلیح ثبوتاً بما رووه عن عائشه رضی الله عنها انها سئلت عن کف قتل قوله

قل لا اجد فیما اوحی الی من امر اهل طاعیم یطعمه الا ان یتیم او دما مسفوحا و لحم خنزیر فانه حسب  
اوصفا اهل لغیر الله به و بحديث غالب بن جریر قال رسول الله صلی الله علیه و آله من اکل من اهل الاحمیت

عوم کل من سمن الکتیة لا یجوز اکل الوحشی هو ضعیف ما لا یتیم فلیجوز ان یتیم من کل حیوان غیر  
و الدلیل علی ذلك حرمة الاشیاء الخبیثة الخارجة عن لولها و ما یحدث فحانه ما یجوز منها و اما

حلال من شرط ان لا یتیم الفروع خصوصاً علیه و النقص الیها عن نجوم الحمر الابیة قائم فطی القیاس  
و یکن فی الکفایه و خرو وحشی و قتیله خاکی شود و بالان بردها و شود حلال یا نه و خراکی و قتیله وحشی

حلال شود کما فی جمیع البرکات و الحمار الوحشی اذا صار ایلما و یوضع علیه الاکاف فانه یوکل و اما  
اذا توش لا یوکل کذا فی شرح الطحاوی انتهى و یکن فی العالمکیه و کثر البهائم و اگر کی از وحشی خاکی از

جای خاشاک حکم بحدی و حرمت مانند حکم در نهت کما فی جامع الرموز فلو ان احدیها علی الاخر فاکل  
کما فی الطحیم انتهى و کما فی مطالب العرفین العینی شرح الکفر و اما حیوانی که باورش سبب باشد و پدید

در این اختلاف است که در گوشت است یا نه و چه معتبر در حرمت و در غیر این است

و یکن فی الشکوة و شیرگور خرم حلال است کما فی الذلخات و نزدام بالک

و الدلیل علی ذلك حرمة الاشیاء الخبیثة الخارجة عن لولها و ما یحدث فحانه ما یجوز منها و اما

حلال من شرط ان لا یتیم الفروع خصوصاً علیه و النقص الیها عن نجوم الحمر الابیة قائم فطی القیاس

و یکن فی الکفایه و خرو وحشی و قتیله خاکی شود و بالان بردها و شود حلال یا نه و خراکی و قتیله وحشی

بسم الله الرحمن الرحیم

از ناکول غیر ناکول یا درست و فتوی برین کرده تحریری است که فی الزمینی لو کانت له فسا کان علی کل  
المعروف فی لحم الخیل لان البعیر فی محل الحرمه الام فیا یولد من الناکول غیر الناکول انتهى کذا فی الدر المختار  
و فی جامع الروض الاصح انه لا یوکّل کما فی المضمرات انتهى و کذا فی البحر جندی و العینی شرح الکفر و اگر باشد  
کجا باشد و پدرش خر پس حلال است بی خلاف کما فی العینی شرح الکفر ان کانت الله بقره توکل بلا خلاف  
لان البعیر فی محل الحرمه الام فیا تولد من ناکول غیر ناکول انتهى کذا فی الدر المختار و گوشت گاو  
که کینه دسی است بحرانی رفس بیخ قاضی نامند و خیل بیخ خامنه سیان است کذا فی القاموس و نام  
ابو حنیفه و نام مالک هم کرده است و زردیو یوسف هم و محمد رحم و شافعی رحم و قاضی شریح  
هم و محمد بن عبد بن الزبیر و عطاء و سعید بن حسین و انس بن مالک و سواد بن ابی کر و ابن سیرین و سیف  
و شعیب ابن مبارک مضایقه نیست بخوردنش چه بخاری و مسلم از جابر بن عبد الله رضی روایت کرده اند  
که در روز جنگ خیبر از رسول مقبول منع فرمود از گوشت خر خاکی و از آن واده و گوشت سب  
و فتوی بر قول ابی حنیفه است و جنابان را اوله اند بر دعوی خود و شاول حدیث خالد بن ولید که گوشت  
کذا فی العینی شرح الکفر و دوم آنکه سب است از برای ترغیب و ترهیب دشمنان وقت جنگ پس روشن  
کرده باشد بسبب حرمت دعوت آن سیوم آنکه در صباح کرد و قش کمی که جدا و جدا بود و لهذا کرده شده  
این می گویم که حدیث جابر رضی و ابن مبارک گوشت است و حدیث خالد رضی که مذکور شد و لا  
دارد بر حرمت گوشت سب پس هر دو معارض شده و بکلیه اصول حقیقه که در اشباه و النظائر و دیگر  
کتاب اصول مثل الثبوت و غیر با موجود است از اجتماع الحلال و الحرام علی الحرام ترجیح از حرمت  
و ادوات هم نقل است که اول کسیکه بر سب سوار شده اسمعیل بوده علی بن ابی طالب و علیه اسلام و پیش از آن  
جشی بود و مانند دیگر و حیوان کذا فی حیوة الحیوان فی الهدایة و دیگر و کذا فی حقیقه  
و مالک هم و قال یوسف و محمد و الشافعی و ابی حنیفه و مالک هم که بخوردنش و هم انه قال نهی عن  
تسبی





و هو الاصح ان ياتي على خزين حلت مطلقا من امام ابو حنيفة عليه الرحمة نقل من مائة شاذين مني برعم  
 وقع وتلاش كتب است و خاتم الفقهاء و در غاية البيان في احكام الحيوان فتوى قبول صاحبين  
 فتوى جوامع الرموز و بر جندی غیر بار شاید مطبع شدند که چونکه در هدایه فتوی بر گزیده تحریر  
 نوشته است و از امام ابو حنيفة بروایت راجحه که ایهت تحریم ثابت می شود و لهذا فتوی مقرر است  
 و اما شیر آب پس شیر آب مضائق نیست چه در نوشیدن آن تعلیل له جهادیت و نزد بعض فقهاء  
 حایلش مانده گوشت آن است که فی الهدایه و اما لکنه تعلیل له باسن لانه لیس فی مشرب تعلیل له اجماع  
 و فی مجموع البرکات و لکنه کلمه کذا فی فتاوی قاضی خان السعفی شرح الهدایه انتهی و بکنایه اجماع  
 فی جامع الرموز لایحل لانه متولد من اللحم و الاصح انه یحل کما فی قاضی و غیره انتهی و بکنایه شرح الارکان  
 علی محقق الوقایه و السراج المیز فی خزانه الروایات شیر آب خوردن حلال است باتفاق این صحیح است  
 انگلی و فی البرزخیه اختار علامه خوارزم مولانا رکن الملک و الدین اباحه شرب لبنه انتمی فی جوابه  
 الا خلاط لبن الفرس حلال هو الاصح لنص فی توارق الفتاوی انتهی و چه بری آب حلال نیست نزد  
 ابو حنيفة و کما فی جامع الرموز و شحمة لایحل خلافا لها انتمی و حلال است خوردن گوشت گاو که  
 بفارسی گوسفند و بکشمه از بکشمه الف می گویند و آن حیوانی است کوتاه دست طویل پا و طلا  
 از بکشمه که و انشی برابر است کما فی حیوة الحيوان و آن چون و بفرار گیر و کمتر حیوانی بود  
 و نزد بعضی فقهاء حرام است بدو وجه یکی آنکه ماده اش حیض نمی آید و پس شباهه آدمی باشد لهذا حرام  
 مل آدمی دوم آنکه گوش آن مثل گوش خزه است همین جهت از خرگوش می نامند پس حرام خواهد  
 شد آن که کتب فی بعض الکتاب و مروی است که خرگوش در صل غلقت زنی بود که بعد فراغ این  
 می مثل منی ساخت حق خلق علی از اجس غلبه و رانم ابناء سابقین هر قور فانی نازل شد  
 پس این چه ساخت کذا فی جامع الرموز و جواب الفتاوی الکرامی که تحقیق است که این



باک نیست که بخت ندارد و معنیش آنکه بخورد و نش باک نیست و قید که چند روز بعد از گذشته و دادن شیر دانه  
 به هم خورده باشد نه مطلقاً و حال این غایب مانند حال ماده گاوپلید خوار است که آنرا بر بی صلاح گویند  
 پس هم چند روز دانه خورده باشد بخورد و نش باک نیست که بخت ندارد و الا مکروه است که فی شرح  
 الحاکم و فی کراسته فتاوی قاضی خان آن تجدیدی از ارباب بلبلان قال این مبارک کیره اکلہ فقال اخیر  
 رجل عن حسن ان تجدی از ارباب بلبلان خنجر لا باس قال معناه لا باس ان اذا علقها ما بعد و کلاک جلا  
 انتی و یکذا فی القیمة و انما المکیة و خزائن المقتدر فی القیمة نقل عن عین اللامنة الکرا با صبی بر صبی  
 الا ان کل اکلہ و کیره انتی و فتاوی نوادر نقل من الخلاصة مذکور است لا باس باطل جدی شد  
 بلبلان خنجر انتی و یکذا فی فتاوی قاضی خان بز غاکه که از پستان باد و سنگ شیر نوشد خوردن  
 آن حلال است بعد چند روز که فی القیمة ناقلا من علا السر جادی ارضع ثدی الکاتبه محل اکلہ و  
 دفع بعد یام و الا فلا انتی و اگر بز شیر آب نشید و فوراً آن فحش نموده شد حلال است بدون کراسته  
 از آن شیر آب نشید و اگر بعد از شیر زبانی گذشته پس آن قید کرده خواهد شد بطوریکه آن مخلوط  
 القیمة ولو شیر الشاة خمر فندجه من امة لا یکره و ان کث تخلف لئله الدجاجة المخلوۃ انتی و  
 اضی ان اگر فوراً هم فحش کرده شود مکروه تنزیه است که قال الشاة او الابل ذاتی حمله  
 بخت من ساعه حل کلبا و کیره انتی و بعضی از چهار پایان که با دم انس می گیرند حلال اند  
 ندانست جمیع تمام که آنرا بفارسی شتر و بعضی ابل کبیرلف و بعضی بعل بفتح جیم خوانند و کلا  
 بفارسی گاود و بعضی بقر بفتح با و قاف گویند و زکریا آنرا بفارسی زگا و و بهندی بی  
 بقر بفتح با و قاف خوانند چه بقر اسم جنس است اطلاقش باید کرد و بی بی بی شود و کلا  
 و حیوان دیگری که آنرا بفارسی بز و بعضی غنوم و بز می گویند و بعضی وحشیان که آنرا دم شتر  
 ابل یا جلع مانند هرن جمیع قسم که بفارسی آه و و کلا آنرا بلی بفتح طاء معجمه گویند

و کلا  
 و کلا

و آن حیوانی است سرورث نعل کوفته و یکی از قسم آن آهو می شکیں است که نافش بسبب احتیاج خون آن است  
 و از شدت درد غرور و عاشایدن که نماید و چند انبطه که نافه از وی جدا شود و در اول حیوان  
 تیره باشد چون سیال بگذرد و آفتاب آن عمل کند خشک شود و مشک گردد و مردم از صحرای آنرا بگریزند  
 قال بعض الشراء و گا و وحشی که آنرا بپند می سرگامی بر بی تها فنج می گویند و شتر وحشی کهانی می خرد  
 اما استئناس من البهايم فحول الابل والبقر والغنم سيل بالاجل انتهى وفي العالمكية و اما الوحوش فحول طي  
 الوحش ابل الوحش فحول بالاجل المسلمين انتهى في حيوة الحيوان سيل الكل ابل بالنص والاجماع قال  
 تعالى اكلت كم بهيمة الانعام انتهى ابن عربي گفته که نعم شتر را گویند خاصه و انعام کوسفند و گا و شتر  
 را گویند و قتیکه مراد از بهیمه چارپایه باشد پس اضافه بهیمه بسوی انعام اضافه بیانیه است ای بهیمه  
 و مراد از انعام از واج ثمانیه است یعنی زرو ما و ده از شتر و گا و و شتر قال بعد غرور و جل  
 و من البقر شتر و من الضان شتر و من الغنم شتر و باره سگاکه آنرا بفارسی گویند و بر بی ایل یکسبه الف  
 و قتیله یا دمسور گویند و آن زری است از بز که بی شاخها بر سر دارد و اکثر احوالش مشابهه  
 وحشی است حلال است کهانی حیوة الحيوان الابل تشبهه بالياء المكسورة الذكر من الابل و قال يقال  
 هو الذی سمی بالغازیة کوزن اکثر احواله شبيهه بقر الوحش سيل اكله انتهى و عمل بفتح و او که آن  
 بز که بی است حلال است باجماع کهانی حیوة الحيوان الابل على حكمه اكل بالاجماع انتهى و یا سوز که آن  
 قسمی از بز که بی است و میان سرش یکشاخ می باشد و اکثر احوالش مشابهه به گا و وحشی می شود و در  
 شبهه نیست کهانی حیوة الحيوان الابل و حلال است و جفره بفتح جیم پنجه که چارپایه باشد و از آن  
 جدا شود و از آن لافه بز مذکورش را جفر گویند حلال است کهانی حیوة الحيوان الجفرة بفتح الج  
 از بهیمه شتر من و لابل و الغر و فصلت عن اهلها الذکر خبر حکما اهل انتهى و بهیمه که بفارسی از نام  
 آنرا ضان می گویند حلال است کهانی حیوة الحيوان الضان حکما اهل بالاجماع انتهى و بهیمه که آن

مع  
بعض الشراء  
خارج الجاهل  
نعمه

مع  
بعض الشراء  
خارج الجاهل  
نعمه

گویند است که بر دشمن مقابل هر دو سرش پاره گوشت مانند سپر بود که از بهر بی‌الیه بکوبند و در  
 آن کیش بفتح کاف گویند در علت آن شبهه نیست و عیند با که فارسی آن پیش ز قوج و خو  
 آن کیش بفتح کاف است از اسامی است ابتدا حلال است و شایقان یا بر جگانه‌ن کا دارند و مشهور  
 بل شاید است که اگر او را مقابل عیند به دیگر سر و بند و مانع نشوند چندان با هم می‌جنگد که سر  
 هم پاره پاره می‌شود لیکن از جنگ با زنی است و شتر و گا و بز اگر چه صاحب زن اند کوبند آن  
 شتر را می‌کند ابتدا حلال است که آنی مجلی عایشه شرح الوقایه و السراج المینر و جامع الرموز و اللغات  
 و عیند که فارسی کن و میش عربی آن جاموست حلال است با جماع و همچنین موشش و آن در سینه  
 و شیر بسیار می‌دهد و جبهه عظیم دارد و شیر آن لذت شیر است و در دهنه مانند سنگ و در که و غیره که با  
 و یا آه و مجامعت نماید و بچه بصورت باور پیدا شود آن بچه حلال است چه مستبر در محل حرمت چه با در  
 کما فی الذخیره اذا نزل الکلب الذئب علی شاة فالنتیجة توکل فان العبرة للانتهی فی السرحیه السبع اذا  
 علی شاة او طبعیه تولدت ولد افانیه یحل انتهی و اما کبان بز و گا و شتر اگر نجاسته هم خورد و دیو و حیوان  
 و اگر نجاست در گوشت آنها ظاهر نشود حلال اند بی که اینه احتیاج مبنی قبل بیج نازد کما فی شرح  
 ابی الککارم و اما التي یحلب بغیره و لا یظهر اثرها فی اللحم لا بأس انتهی و کذا فی البرزانیة و غیره از آنکه  
 علیه السلام قید مالکان تا سه روز مروی است پس آن بجهت تنزیه است احتیاج آن نیست کما فی البرزانیة  
 و اما مروی عنه انه یحبس الذی عاج ثلثة ایام للتنزیه انتهی و هر چه از اینها را که عادت خوردن نجاست  
 و دیگر بیج چیز نخورد و پس شستن بجهت بدبو دار شدن آن کرده تحویلی است و شیر آن هم در سینه  
 فی فصوص فی ضحی آن لایوکل الجملاله التي تتناول کل الحیة و النجاشه و لا یحلب یغیر لحمها فیکون مستطابا  
 یشر ب لبنها انتهی و کذا فی المالکیریه عن روایة ابن رستم عن محمد بن و فی البرزانیة المکرره الجملاله  
 اذا اقرنت و بهر نهار آنچه منقذ ظاهر توکل لا یشر لبنها انتهی و کذا فی شرح ابی الککارم و الجملاله

شرح و تفسیر  
 این حدیث

و در عیادت چنانچه بخواهد با قبل فرج حبش طهر است کما فی البرزیه و اما بیشتر مذکک فی الجمله است  
 تا تکامل الاجیف انتهی و کذا فی النواذر و الخلاصه و در مدت حبس اختلاف است بعضی فقهاء گفته اند که  
 تا یکماه و گاه بست روز و نیز ده روز و اما یکایک روز کما فی شرح ابی الکاسم فی شرح الشافعی ابن الاثیر  
 یحبس البقر عشرين یا والشاة عشرة والدجاجة ثلثة ایام انتهی و کذا فی البرزیه و نیز بعضی  
 حمل روز و گاه بست روز و نیز ده روز و اما یکایک روز و کجاش یک روز کما فی جوابه الاصلی فی  
 فی النجاشیه الا ان یحبس البقر عشرين والغنم عشرة والدجاجة ثلثة و لخصه فی بیان الطحطانی  
 طهارتها یحصل فی هذه المدة انتهی و نیز بعضی شتر حمل روز و گاه دوی روز و برهمن روز و گاه  
 شتر و گاه فی جامع الرموز یحبس البقر عشرين والغنم ثلثة والدجاجة ثلثة و نیز  
 اکثر شتر و گاه ده روز و نیز چهار روز و اما یکایک روز و برهمن است فتوی کما فی جامع الرموز و الخلاصه  
 فی الاولین عشرة والغنم اربعة والدجاجة ثلثة کما فی الکبری انتهی و فی السراج المیزان فالدجاجة یحبس  
 ثلثة ایام و الغنم اربعة ایام و البقر و الابل عشرة ایام و هو المختار انتهی فی النیاشیه فالدجاجة یحبس  
 ثلثة ایام و الشاة اربعة و الابل و البقر عشرة و هو المختار لان الطحطانی یتم تحصیل هذه المدة انتهی فی جزأ  
 المقتضی و هو المختار انتهی فی جوابه الاصلی و هو المختار و انتهی کذا فی فتاوی قاضی خان شرح مشکوٰۃ الشیخ  
 عبد الحق الدهلوی بحیال فقیر می گذرد که بناء این اختلاف بر حصول طهارت است یعنی رامین برهمن  
 اختلافات بر اختلاف طهارت اینها متیقن شود همانست حبس است یا بنایش بر ثبوت ضرورت است  
 بحکم مسئله اصولیه الضرورات ترجیح المخطوات یعنی چند آنکه ضرورت شدید برای فرج اینها خواهد شد  
 درین صورت کمتر برینها عمل شود و اختلافات بعمل آورده خواهد شد و چند آنکه ضرورت شدید نخواهد شد  
 حیاطا اکثر آنها بر حبس این اختلافات بعمل آورده خواهد شد و سنگ قیقله یا بز جاع کرد و بجهت پیدا  
 که بر شمشیر سرک است و باقی اعضاء و سوائی سر شمشیر بر براند پس پیش آن دانه و گوشت

سپیداده شوند اگر دانه خورده معلوم باشد که سبک است لهذا حلال نخواهد شد و اگر دانه خورده پس حلال است  
گوشت آن را می خورد و اگر هر دو را خورد پس از او ایندزد اگر آواز مثل آواز گاو میش شود  
که آن گاو میش چیزی نمی خورد و نشود و اگر آواز مثل آواز بز سازد پس گوشتش فگنده شود و اگر  
سراشی گوشت خورده شود و اگر هر دو آواز داد و بر و بر و میش آب نهاده شود و اگر از زبان تو

معلوم شد که سگ است حرام شود و اگر از دیوان نوتشد معلوم شود که بز است حلال شود و اگر گوسفند  
چرخ نوتشد مع شرط پنج نوع نموده شود اگر از آن کرش یعنی شکبه که پندی آنرا او چتری گویند بگوید  
حلال باشد و بز است سماعی سرخ روه شود و اگر از آن سماعی بود و یا که پندی آنها را شری گویند  
برآید حرام شود و که سگ است خورده نشود کما فی فتاوی قاضی ان الکلب اذا اعلی الشاة فولدت ولدا

بأشبه رأس الكلب وما سوى الرأس من الأجزاء تشبه المشاة قالوا يقدم العلف اللحم فان لم يتناول العلف

لا يوصل لانه كتب ان ينادى العلف لم ينادى اللهم يرمى اسمه ويوصل لم يوصل الى الاس من الاطعمه فوجدوا

نادا لها جميعا اضر بن نج لا يוכל شئ منه لانه كلب ان لغت يرمى راسه ويوكل لحيه وراسه ان

تالی بالصوتین جمیعاً یخرج فان خرج منه الکرش یوکل ما سوی الرأس ان خرج منه الامعاء ولا یوکل منه شیء

که کجاست و فی العالمیته بکدام محفل گزیده بصورت سگ زاید استعجابش بطور مذکور کرده شود

جو برانگه شاه گدشت که بصورت الکب فکل از همان صباغ مثل الکب لیکر که آن صباغ مثل الشاه یوکل و آن

لأن شهادتها البصيرة بين يدي الله باللسان لا يוכלل لأنه كليل شئ بالفهم ويكمل لأنه شاة واضح بها

ما يوضع التبن اللحم قبل ان اكل التبن ياكل ان اكل اللحم لا ياكل ان اكلها جميعا ينجح ان خرج الامعاء

سبب الکیش و کل انتہی و بکذا فی العالم کبیرہ و گنبد کہ آنرا بفاہر سی کر گدن و بربی جریش مفتوح جم

آن که کند بفتح کاف و زمر میس کبیریم و هر میس کبیر را گویند و آن جوانی است که یک استخوان دراز از بطن

بریشانی دارد و چشمها میسر نهایت خرد و سرخ می باشد و از قشقرق و اوجعت و از پوشش میگذرد



که چهره آن غایت سخت است و کثیر حیوانی با وی متفاوت نواند کرد و در بر بان قاطع مذکور است که گداز  
اول و کافیه می آید الی سجده جانوری باشد شبیه کجا و پیش بر سر پیشی شایع دارد و گویند بجهت آن شکم مادر  
سال می اندازد و بعد از یک سال سر از فرج مادر خود بر می آرد و گیاه می خورد و بهیچ بن تا چهار سال بعد از آن  
بر می آید و می گویند حکمت چنان است که زبان مادر او بسیار درشت است و بجهت در نهایت از کتب السیدین  
و پیش از پاره شود و هتبی و بکذا قال صبا حیوة یحیوان حکمتش آنیکه حلال است نزد امام ابو حنیفه و ابو یوسف  
بر چنان تند گاو میش است و نیز بجهت آنکه چیزی حرام نمی خورد بلکه گیاه می خورد و در نزد امام محمد  
حرام است بجهت مشابهت آن با قتل که فی تخب المیرا قلع علی الخیرة کل یجوز حلال عند الامام ابی یوسف و امام محمد  
ابری خلفا لحکم روح لانه کافیس هتبی فی جواهر الاطلاطی یحل کل یجوز حلال علی رض کان جالسا  
تحت ظل شجرة فی وقت الحار فجاہد یجوز له ان یضرب علیا فاخذ علی کریم الله وجهه و ضربه علی الخنجر  
و زججه قال کلوه فانه ترجی میس الرض فاجزه بکلک رسول الله صلی الله علیه و سلم فقال علیه السلام قال  
علی صحیح و ابی یوسف و ابی له مخالف کما ابی الله و لها قرن فی ما سنها و میسها الناس گداز بکنه فی ریح اللغه  
انتهی مردم که از عیال انسان می گویند حرام است بجهت شرف و کرامت که فی حیوة یحیوان است  
این سعد بن ابی وقاص قال لا یوکل انتهى و سنان بن قیس قال انبیا و مذکور است که سنان بن علی از حیوانی است  
شکل زیاده و اندام ناطق نیستند و مردم با آنها و طلی می کنند و از آنها فرزندانید و در حاق بلا است  
مثل شواء است چنانکه مولوی عبدالرحمن جامی در سیمه الابرار می فرماید ع سجده انسان است  
رسالة تعین شواء حرام است بجهت شباهت و براق که آن گوی است که حضرت رسالت پناه صلی الله علیه  
و آله و سلم بر آن ساز شدند و بصدق چنانچه وقت تشریف بر یک زامردم یک یخ با یکدیگر  
را از خود و زراست بر دانا و بخت آن اگر ممکن الوجود باشد بدست یک حکمت است که فی حیوة یحیوان  
حکوه و انتم می گویند باین باخارید حال انما بر سبیل انفسه حکام حیوانات مندرجه فصل در نوشته

در سجده انسان

در سجده انسان

سجده	فارس	عربی	حکم	سجده	فارس	عربی	حکم
باگیم	شیر	الحمد	حرام	باگیم	شیر	الحمد	حرام
بهریا	گرگ	ذک	حرام	بهریا	گرگ	ذک	حرام
چنداره	پروچ	x	حرام	چنداره	پروچ	x	حرام
چنداره	چنگ	منه	حرام	چنداره	چنگ	منه	حرام
چیتا	یوز	فهد	حرام	چیتا	یوز	فهد	حرام
چوئری	روباہ	قلمب	حرام	چوئری	روباہ	قلمب	حرام
چوئری	نفتا	ضبیح	حرام خلافا لشامی	چوئری	نفتا	ضبیح	حرام خلافا لشامی
سجده	گرگ	سجده	حرام	سجده	گرگ	سجده	حرام
کت	سگ	کلب	حرام	کت	سگ	کلب	حرام
x	x	سجده چوئری است بزرگ از روش در گشتان	حرام	x	x	سجده چوئری است بزرگ از روش در گشتان	حرام
x	x	سجده چوئری است بزرگ از روش در گشتان	حرام	x	x	سجده چوئری است بزرگ از روش در گشتان	حرام
x	x	سجده چوئری است بزرگ از روش در گشتان	حرام	x	x	سجده چوئری است بزرگ از روش در گشتان	حرام
x	x	سجده چوئری است بزرگ از روش در گشتان	حرام	x	x	سجده چوئری است بزرگ از روش در گشتان	حرام
سجده	سجده	سجده	حرام	سجده	سجده	سجده	حرام
سجده	سجده	سجده	حرام	سجده	سجده	سجده	حرام
سجده	سجده	سجده	حرام	سجده	سجده	سجده	حرام
سجده	سجده	سجده	حرام	سجده	سجده	سجده	حرام

بجے	فارے	عسے	حکم
سور	خوک	خنیز	حرم
ہاتے	پیل	میل	حرم
گد باب	خرخانگے	حماراہی	حرام خدا لامام مالک
نخند	ستر	بغسل	حرام
گد ہانچکے	گورنہ	حاروشے	حلال
گہوڑا	سپ	مدرس	مکرہ تحریمی
کھنڈا	خرگوش	ارنب	حلال
اونٹ وحشے	دبک	دوبر	مذہبی
بابا شد یا	شتر	آبل	حلال
کائے	گاؤ	بھتر	حلال
پیل	نرکاؤ	بھتر	حلال
بکرے	بز	منکے	حلال
مہرن	آہو	سنبے	حلال
بندے	فارے	عسے	حکم
سرگامی	کابوچے	مہا	حلال
بارہنگا	کوزن	ایق	حلال
بکری شہم	بڑکوپے	وعل	حلالین
پیٹ	میش	مٹان	حلال
دنبہ	ایض	گنیش	حلال
مینڈیا	میش	زکبش	حلال
ہنیا	گادیش	جاموس	حلال
بزرگ کاؤ شتر کہ بجنہ	جلالہ	مکرہ تحریمی	
بجڑیاں گد و شتر کہ بجنہ	ایض	مکرہ تحریمی	
گنڈ	کرگدن	جریش	حلال
سے	مردم	انسان	حرم
x	نناس	x	حرم
x	x	براق	مکرہ تحریمی

**تجمل دوم** در احوال پزند با حلال نیست خوردن گوشت پزند با که چرخ دارند و از پنجه خود  
 شکار سازند مانند چرخ اگر جان بگوری است شکاری سیاه چشم معروف و نیز آزار صقر بفع صا  
 و بهند می باشد باز می کشند یا آن طایفه است که نمی شود در گشتی در پریدن نیست یا سب است  
 و باز و با می خفت از کدانی حیوة الحیوان عربی آن باز نیز است و همین در بهند می تن و اگر گرس  
 بهند می گند و بهند بی شتر هفت نون و سکون سین گویند و آن مرغ مردار خوار باشد و عمری بسیار  
 و بلند بوده بعضی گفته اند نیز سال عمرش می باشد و دشمن شیر و دموذی آن است و عقاب  
 عین آن مرغی است شکاری معروف و بفارسی آنرا که بضم جهره و فتح لام گویند بعضی  
 مشدومی خوانند و گفته اند که آن از صبح تا شام برای تحصیل غذا در پرواز باشد و اگر بوی عط  
 بقا شنید بهیچ وجه و چون بچش از میوه آید آنرا برابر آفتاب باید اگر آفتاب نماند توان کرد آنرا نکند  
 و الا از بلند می فرو افکند تا هلاک شود و گویند پرش بر تیر نکند و نوشتن بالقوه هم می کند بجهت  
 کج بودن نوشتن قوه عبارت است از مرضی در آن مرغی مردم از جانب چپان بگیرد و پس میاید  
 باشد که همین نسبت فارسی است و بهند می تن و آن جان بگوری است شکاری سیاه چشم که چنگ تر از باز باشد  
 بهر بی آنرا با شتر هفت شین خوانند و بنات بحركات ثلثه در با که آن مرغی است تیر و رنگ مردار خوار  
 صغار و ضعیف مانند کجشک یا شکار ساز و دشمن این آن مرغی است سیاه چشم معروف که فی السریه  
 و لایحل کل فی صلب من الطیر كالصقر والبازي والنسر والعقاب والباق والشافق والشافق  
 و حداده کبر عا مهله و فتح وال مهله و بهند و نادر آنرا خشن پند یا شکاری است جیفه خوار است بلند  
 و بهند و دو بهند میدهد و گاهی تنه و در طبعش داخل است که در طبعش قف میاید و این مرغی  
 حاصل نیست کدانی حیوة الحیوان آنرا بفارسی غلیراز و غلیج و بهند می چیل می گویند شهرت آن که سال  
 آوده و سالی شود و این نیز داخل در حکم مذکور است کدانی جامع الزموز و البرجندی و الباکیریه

در جمیع البرکات و قنص بفتح فاکه آن از پرند های جوارح خرد تر است و گنیشکارا شکار می کنند و گنیشکار  
 باشد می شود که از این خرد می باشد حرام است کهانی حیوة الحیوان الغضویع اضواء الجوارح نقشا بصیر  
 بعد مشهور و موصوفه الباشق فی الشکل الاله اصغر منه بحرم اکلہ بحج انواعه لنبیه صلی الله علیه وسلم  
 اکل کل فی باب السباع و محلب من الطیور رواه سلم عن یحیی بن مهران عن ابن عباس رضی الله عنہ  
 و بعد قال اکثر بل العلم انتهى و شبه که آن پرند هاست معروف مشابهه شاهین که برتر از شکار می کند  
 لهذا حرام است و خطاب فتح عین جمله که آن پرند هاست معروف در طیور عظم بحسب جبهه بود و قایل  
 شکار می ساخت و از قدیم سیاح و م بود پس دان این است یافتند چنانچه در وقت حضرت خطبه  
 صلوة الله علیه حب عارشان معدوم کشت کهانی حیوة الحیوان و از ابصار سی سمرغ گویند در  
 شرح مقامات حریری و چه تمییز ش سمرغ مذکور است که بر یک از عقاب بنزله سمرغ است و در بیان  
 آنرا بجز نام نشان نیست و در عجائب المخلوقات مذکور است که عقاقوی سیکیل از شاه طیور است چه  
 چون صید کند بقدر حاجت خود خورد و ببا دیگر حیوانات که از و چنانچه صفت او شاه است و در  
 و بقصد سالی می کند و بعد از سه عدشال بضیه بند و در سبب پنج سال چرخ از بضیه بر آید و در بعض  
 کتب نظر آید که عقاب هر حیوانی را از وحوش و طیور که یافتی صید کردی روزی طعمه نیافت  
 تا آنکه طفلی را بر دشته بر و روز دیگر زنی صاحب و فرزند صغیر را میان پاها می خود گرفته  
 به دهن آن دیار در بر خ شده شکایت نزد حضرت خطبه بن صفوان سپید خود و بر نداشتن عا کرد  
 که ندای سیل این قطع کن آخر الامر صاعقه آزار گرفت و بسوخت فقط و چون که آن شکار است  
 و درین سول علیه السلام تا قیلم قیامت باقی خواهد ماند لهذا اعتبار وقت وجودش را خواهد  
 و شکره که این نعمت فایده سی و پنجاه سال از ابصار سی بنو نیز گویند و آن غی است شکار می هر روز  
 از بعض باشد که از کون جگت بود و در هر شش شکل نیست و شکر که بخار سی را که شیر کشک بفرست

سنگین نشین مجبه وضو بضم صاد و خطبک یند و آن مرغی هست نشانهای حسن و بدند و شکر  
 اینجک را اخیل نیز گویند و در بلاد روم و شام و خراسان بنده بسیارست چونکه به خنجر خود را  
 را شکاری میدهند حرام است کفانی السراج المینر و العالکیتیه و خزانه الفیتین فی البرزخیه و دیگر  
 الصراحتیه و کذا فی شرح المکوهه للشیخ عبدالحق الدبلوی و زرق بضم زاء و معوجه و تشدید و اوله  
 است شکاری میان بازو باشد کذا فی حیوة الحیوان نزد صاحب صیاح و صرح و ذرا این است  
 که بازو سفید را گویند و صاحب معجم گوید که آن باشد خرد است با جمله هرچه باشد چونکه از پنجه خود  
 کند لهذا حرام است کما فی حیوة الحیوان الزرق حرم کله انهی و زج که آن پرنده است مشهور  
 و از عقاب که تاه می باشد و سرخ بسیار بود و آنرا بفارسی و برادران گویند سبب آنکه قصد صید  
 می کند اگر عاجز شود و دیگری بدوش آید کذا فی البرهان منتهی الارب چونکه آن پرنده با شکار  
 و حرمت آن شکل نیست و ترستی بضم تاء و سم که آنرا بفارسی ترستائی گویند و آن پرنده است شکاری  
 و آن حرام است و در خم شج را و هله و آنرا بنده می هر گلیه یا بند و آن پرنده است مردار خوار بلق  
 یعنی سیاه و سفید آمیخته مشابهه که گرس کرده تخمی است کما فی الهدایه و کرمه الکل الرحم انهی  
 و کذا فی خزانه الفیتین و سفر که آن بر بر شاهین می باشد و و پایی آن مرغی شوند و در بلاد  
 سیرند کانی خود می سازد و در بلاد ترک بسیار است چون از جراح طویر است لهذا حرام است که آن  
 حیوة الحیوان نزد امام مالک حرام بهر شیاء مذکوره عدل اندکما فی مقصد الاصلح الشبهی  
 فان الکاباح ذلک کله انهی و نزع کشت که آن پرنده است کوتاه جبه و سیا یا سیاه بدن  
 فی جامع الرموز و فتاوی منی حاج که دانه غله می خور و و نایاکی نمی خورد و لهذا خور و دش  
 مضائقه ندارد و مکروه نیست بل حلال است باتفاق کما فی الوقایه و حل غایب مع کما منی فی الهدایه  
 و لا بأس فی الذرع لانه یا کل احب انهی و خور و نایاکی که نمی خور و مکرونایاکی و حقه مکروه را

سینا و سفید است که می باشد کذا فی البحر جندی طالع نیست کرده تحریر است و از ابعث است

کما فی الهدایة و لا یدخل اللاحق الذی یلحق انتهی فی شرح ابی الکمال و لا اللاحق الذی یلحق

لا کله الجیف لانه ذو غلب من السباع انتهی کذا فی جامع الرموز و فی الشیخی شرح مختصر الوقایة لانه

با کله صابر کسابع الطیر انتهی و فی الدر المختار لانه ملحق بالانحیث و انجیث بالیسفحة الطباع السلیة

انتهی و فی النسیة انه کرده انتهی کذا فی المحيط و زاعی که دانه بهم خورد و ناپاکی هم خورد و در انهام ابو حنیفه

رح طالع است بی کراته و نزد امام ابو یوسف امام محمد رح کرده است و فتویٰ قبول ابو حنیفه است

النسیة و یخرج یخلط باکل الحیمة و الجیفمة اخری و بهو غیر کرده عند ابی حنیفه و کرده عند ابی یوسف

انتهی و فی السراجیة و قال صاحبها یرکبه انتهی و فی السراج النیر و الذی یلحق ابی یوسف و یلحق ابی حنیفه و یلحق

الاصح و بهو المختار انتهی و فی جامع الرموز و الاول اصح کما فی المختار و غیره انتهی و فی النسیة و فی

اصح انتهی و فی النامکیة عن ابی حنیفه رح انه لا یاس با کله و بهو الصصح علی قیاس الدجاجة کذا فی المطبوع

و فی خزائن المفیدین یکل علی الاصح انتهی و زاعی هو انشی کله سیاه و غریبه و بسیار پشیمان و آن در صحاحی

و در آباء و کثر آید و از ابعث است عداف بضم غین معجم و بفارسی کلغ می مانند طالع نیست کما فی الهدایة

و کذا الذوات انتهی و خود در غی سیاه و سفید که از جنس ناع است و م او در زخمی باد و او از جنس

حق می بود و بکثر از عقق و بفارسی آنرا عکده و بهندی آنرا مینو که گویند نزد امام ابو حنیفه رح مضائق

ندارد کرده نیست چه آن نجاست دانه بهو و خمی رد پیشا بهیگیان دید و نزد امام ابو یوسف رح کرده است

چه آن اکثر ناپاکی را می خورد و مگر فتویٰ بر قول امام ابو حنیفه رح است کما فی الهدایة و قال ابو حنیفه رح لا

با کل العقق لانه یخلط النجاسة فاشبه الدجاجة و عن ابو یوسف رح انه یرکبه لان غالب کله الجیف

الزلیعی و الاول اصح انتهی و فی النسیة و ما یخلط کالدجاج و العقق فلا یاس با کله عند ابی حنیفه و بهو الاصح

لان التبی صلی الله علیه وسلم کمل الدجاجة و بنی ما یخلط انتهی و فی فتاویٰ قاضیان و عن ابی یوسف رح قال

حال با حقیقت عن بعض فقال لا باس فقلت انه يا كل النجاسات حال ان يخط النجاسة  
 في الاصل عنده ان يخط النجاسة في الاصل فقال لا باس وقال ابو يوسف يكره لعقن كبره  
 الدجاجة المخلدة انتهى كذا في جامع الرموز وجمع البركات والبرجندى شرح الاثنا عشر  
 في النجاسة وعل لعقن عن ابى حنيفة لا ياكل كسب نجف فاشبه الدجاجة في كذا النجاسة وقال  
 ابو يوسف يكره لان غلب ما كوله النجاسة انتهى وجمع يفتقر الى انزاع فارسي يعقوب كلبا كان فاس  
 گویند واطلعت نسبت بر مقدار ما کینان قرار وهرز وپاسخ دار ووزاد و قسم مذکری از رنگ روست  
 و درم رازنگ و درسخ که انی منتخب البرمان حیوة حیوان در میند می از اچور که نیند و در  
 آن شبنمیت فی حیوة حیوان کله حلال اتفاقا انتهى و بشیر که بفارسی از شهر مکره تار و پور  
 ان شبنم گویند و آن پرند هیت شباهه به کلب که ان گویک تر و زرد و باز و سی آن  
 سیاه و سفید رنگ می باشد و در حلت آن شبنم کمان حیوة حیوان التبعی حکم کل است  
 و لال که آن مرغی است از مرغ غاچش از مقدار کفشک های سرخ و نقطه های سفید و سیاه بدن  
 و نهایت خوش آواز و جنگ آن از عجایب است و بفارسی از سرخ گویند و ماده آن از انیس  
 بضم می گویند و در حلت آن شبنمیت و علی هذا التبعی در حلت چو کلب که چیم پارسی آن پند است  
 بقدر کفشک مال سیاه رنگ شکی نیست و فی کشته که آن مرغی است بمقدار فاخته و از بعضی شقراق  
 کبک شین و بفارسی سبز گویند و آن سبز رنگ بصری میخند باشد و ناجی هم بر سر دار و مانند بد  
 که انی البرمان حلال است و بهامی که لغت فارسی است و در راز و وی بند می تحمل و از استخوان  
 ربا نیز گویند و آن مرغی است بزرگ که گرس و استخوان خور و مشهور است که بر هر که سلایه اندازد او  
 پادشاه شود و به نسبت از بلج بضم با و و بفتح لام گویند که انی نقاس للنفات و آن چراغ است که انی  
 بعض الشواهد و در عهد بضم می و فتح را و عین مظهر پرند هیت و به رنگ یک چشمش و در حلت

بعض الشواهد  
 بعض الشواهد  
 بعض الشواهد



شکل نیست کما فی حیوة الجحود المرتبة حکما علی کل انتهی و شدی که از انبار سی و پنج و نعلین و خرد  
بفتح جیم و قتل بضم قاف و قتل بضم یاء سیم می باشد بغیر فوج حلال است و در کلام مالک حلال است  
که با نیت که بر دیگر نه آن سرش را و بر میان نماید از این حلال شود و چنانکه شکی است پس مال  
مثل حال دیگر حیوانات بر می است که بدون قتل حلال نشوند و دلیل آنکه علی السلام است که از هر حیوان  
و در اقطبی از ابن عمر رضی روایت می کنند حلت لنا یستأمن و انما یستأمن فاسک الحی و اما الدن  
فالمکذ و الطحال پس این حدیث معلوم شد که جزا اگر چه خود بخود و بمر و تا هم حلال است و بر سینه  
امیر المومنین حضرت علی رضی الله عنه از جزا و خود و جزا است اما از کما فی الوفاة و حل الجراد انتهی  
و فی المهدیة و لا باس بکل بحیرة و بلاد کوة و قال مالک حلال الجراد و الا ان تقطع الاخذة راسه  
و یشویه لانه صید البر فلا یحل الا بالقتل کما فی سائرہ و احیة علیه روایة و سل علی رضی الله عنه  
عن الجراد فقال کله و ذراعه و ریح فصححة و حل علی باحیه و ان یات تحت نفعه انتهی و فی الکفاة فانه  
قیل و ان یخبر خالف لقوله کما حرمت علیکم الیتمة و فلما بذ الخیر مشهور و مولد بالاجماع فنجو فی کل  
به انتهی و در بنور بضم زاء معجمه بهند می آید و بر و بفرسی از کتب گویند و آن جانور است و در  
که در نفس آن نیست و آن بجهت مودی بود و شکر حرام است کما فی المهدیة و در و در بنور که در  
روح نیامده باشد حلال است کما فی شرح ابی کارم علی مختصر الوفاة قال قاضی الانبارین و در الذب و قتل  
نفع الروح فیه لان لا روح له لایسی میقتة انتهی و کما فی جامع الرموز و العالکیرة قال  
من الطیرة و خزائن الفصین و الذبازیة و السراج المینر و حصل بفتح حاء و هاء که آن مرغی است بزرگ  
عظیم بط و بسیار خوار باشد و باهی می خورد و جمش حوصل است و در حلت آن شبه نیست  
کما فی حلیة الجحود بحصول حکم الحلی انتهی و قرائع بفتح قاف و کشیدار و هب که از آله بود  
و آن مرغی است که تول خود را بر شاخهای درخت میزند و سوراخ می کند و آن حلال است

ایسے شخص کے لیے  
مکرمات کی دعا ہے  
یعنی تو اپنے لیے  
سینا میں امن کو

ما شاء الله

مجلس

دارالافتاء دارالاحیاء

حیال است و در بزم هر دو با سکون الیهین لغت و رهندی شغل و آنرا بفارسی گویند  
 و آن مرغی است سیگما که کلک و بزرگ تاج دارد و حلال است بدون کراهت که فی الحقیقه ناقص  
 و اوقات اناطقی لباس با کلاه بلند بدنتی و بکذا فی جامع الرموز و العالمگیریه و السراجیه و البرزخیه  
 و عناس بفتح و ال که آنرا و قیس نیز گویند و آن پرند هبست کوتاه از صرد و سیاه سفید  
 طوق دارد و در مقام سخت دارد و در حیات آن شبهه نیست که فی حیوة الحیوان الد عناس الطائر الصغیر  
 انواع القصایر صغر من الصرد مطوقا بسواد و بیاض شدید لظفار حکایه محل لانه من انواع القصایر  
 انهی و پرند های که از پنجه خود با شکار نمی سازند بعضی از آنها پس آدم می گیرند مانند ماکیا بهیم  
 اشام که عرب آنرا و جاجه گویند و بطا که هندی آن بطج است و آن مرغی است سفید که آنرا و خا  
 فیه رند و بعضی از آنها وحشی می شوند مانند کبوتر که آنرا بعضی حمام بفتح حاء و جمله بفارسی گویند  
 و کبش که اهل هند آنرا چیر یا و عرب آنرا عصفور بضم عین می نامند و آن مرغی است کوچک و خانه  
 آشیان بند و منتر سر آن قوت باه دهد و بفتح بضم قاف که آنرا بفارسی کبک غیر مرغی گویند و آن  
 مشهور است و کرکی بضم کاف که آنرا بفارسی کلنگ می گویند و آن پرنده است که در دنگ و دراز گردن و شکا  
 کنند و خورند و پر کا نیز درم آنرا بر سر نند کذا فی البرهان مانند اینها این همه حلال اند با جمیع کما فی  
 مجمع البرکات و الا مخلص من الطیر فالستاس منه کاله جاج و البط و الهو حش منه کالحمام و العصافیر بفتح  
 و الکرکی و نحو ه حلال باجماع المسلمین کذا فی العالمگیریه ناقلا عن البدیع انهی و روسی البخاری و مسلم  
 عن ابی موسی الاشعری رضی الله عنه قال رأیت رسول الله یأکل لحم الدجاج انهی کذا فی مشکو  
 و در قاموس است که و جاج را طلاق می کنند بر زواده و حترق بضم خاء و سجد شدید را و جمله  
 که آن از قسم عصافیر است لهذا حلال است کذا فی حیوة الحیوان و سکوسی بفتح سیم که جزای بیانی بضم  
 سین نیز گویند و آن مرغی است سفید شبیه به شیو لکن آن کوچک تر و آنرا بفارسی وریج بفتح

و او و بھندی کو گویند و آن بر بنی اسرائیل از تہان نازل می شد حلال است کما فی حیوۃ الحیوان  
 لیس کلہ بالاجماع انتہی و شحور کہ آن پندہ است سیاہ و بزرگ کہ بختی می باشد حلال است  
 حیوۃ الحیوان الشجر و حکمہ کالصفور انتہی و شفتین یکسر شین لفظ یونانی و بعضی آنرا یاسم بفتح یا  
 شاہ تخمائی و بفارسی بوی تیار و بھندی بگلا خوانند و آن پندہ است در از گردن کہ بر کنار آب  
 می نهد و ماہیان را می خورد و از کلنگ کہ چک تر و آن حلال است کما فی حیوۃ الحیوان شفتین حکمہ بالاجماع  
 انتہی و صعوہ بفتح صا و کہ آن مرغی است کہ چک سرخ سینہ بقدر کشک و آن خطہا می سنیا  
 بر پشت دارد و دم خود را بر زمین می نهد و بھندی آن ممولاد و فارسی آن سنگا نہ و مرغ فاک  
 و سیر بچہ است و آن حلال است چہ آن از قسم عصافیر است کما فی حیوۃ الحیوان لصعوۃ حکمہا کالعصفور  
 انتہی و چند دل کہ آنز بفارسی چاک وک و بعضی قبرہ بضم قاف و تشدید بار و موحده گویند و آن  
 مرغی است از کشک اندکی بزرگتر و خوش آواز و باج بر سر دارد و کذا فی تفاسیر اللغات و در حکایت  
 شبہ نیست کما فی حیوۃ الحیوان حکمہا حل الاکل انتہی و مرغابی کہ آنرا بے سر آویز بکسر الف و تشدید  
 فاء و مع فتحش و بفارسی مرغ گویند و آن مرغی است سفید و سید فام بقدر ماکیان و آن حلال است کذا فی  
 فناء و فیاضی مرغ غواص بفتح غین تشدید و او و نورس بفتح نو کہ آن مرغابی است بقدر کہ بوی  
 و یا اندکی کلان تر از نورس و مرغابی پر دو غواص بر سرش می نشیند و ہر دو خود را ہلہ او  
 انداختہ ماہی بر می آرند و بھندی آنها پندہ بی است و آنها حلال اند و بقیل بضم ہر و با کہ  
 آن لبت عربی است و در بھندی متصل و آن مرغی است کہ ہزار و ہشتاد است و آنرا عید  
 نیز گویند از قہام کشک است لہذا حلال است کما فی حیوۃ الحیوان الغنابل حکمہ حل الاکل لانیہ الطیبات  
 انتہی و کہ بے سر نہ بہ است مرغابی و گردنش از گردن مرغ طویل می باشد حلال است کما  
 حیوۃ الحیوان الغنابل طائر و غنقہ اطول من عنق الاور حکمہ حل لانیہ الطیبات انتہی و بقدر بعضی

۱. پنجم چون آن پرنده است از قسم کجشک نهایت کوتاه می باشد حلال است و واجب مرده که از شکم  
 و واجب بعد از جگر بر حق بی لای است اعم از آنکه پوست آن سخت شده باشد یا نه کافی جمع البرکات  
 ۲. ششم بجهت لمیته از آخر جفت من بطنها توکل عند باسواء شد قشر با اولم شد قشر با کذا فی فتاوی  
 و انخوانی انتهی و حجه بضم جاء نهله و تشدید سیم و راء مهله قسمی است از پرنده ها مانند کجشک و آن  
 ۳. حلال است با جلع کافی حیوة الحیوان الحمره بضم الحاء و تشدید لیم و بالراء الهله ضرب من الطیر که  
 ۴. الحکم اخیل بالاجماع لانها من انواع العصافیر انتهی و در هذته یفتح راء مهله که آن پرنده نیست در  
 ۵. منطقه خصو صا و مسجد اکرام بسیار می باشد و مشابهه کجشک است پس در حلت آن شبهه نیست کما  
 ۶. حیوة الحیوان الرهته یفتح الراء طار و هو کثیر کما خصو صا بالمسجد الحرام شبهه العصافیر انتهی  
 ۷. و هم جان بضم صاء نهله که آن پرنده است معروف نزد عو جلال است کذا فی حیوة الحیوان و مورد  
 ۸. بضم سیم که آن مرغی است مشهور و عربی الطاؤس و ابل فارس آنرا فسا بکسر فاء گویند طلال  
 ۹. بدون کراته و نزد شعبی ح کرده است و اکثر فقهاء فتوی بر قول اول داده اند اگر چه بعضی طر  
 ۱۰. قولانی هم رفته اند کما فی التهذیب شیخ القدوری و ابی لابس باکل الطاؤس انتهی و فی مجمع البرکات  
 ۱۱. و لابس باکل الطاؤس و عن الشعبي کیره شد الکراته و بالاول یفتی کذا فی الحما و قیة انتهی و  
 ۱۲. السراج المیز و لابس باکل الطاؤس و به یفتی انتهی و فی الضمات و عن الشعبي کیره شد الکراته و  
 ۱۳. انتهی فی جوابه الا حلا و لابس باکل الطاؤس و قیل کیره شد الکراته و بالاول یفتی انتهی و مورد  
 ۱۴. بیضه طاؤس درست است و نزد شعبی ح کرده است کذا فی التهذیب شیخ القدوری و سقوط یفتح  
 ۱۵. عشاة فوقانیة و نون و تشدید و اد و ضم آن که آنرا صا مر نیز گویند و آن نیز بهشت و قیة شب  
 ۱۶. می شود از گوشه های خانه خود می آید و گرد آن در آن می ناید تا صبح و آنرا مرغی می گویند و بهشت  
 ۱۷. آن را و فارغی است آن حلال است کما فی حیوة الحیوان التواط فی الکفایة شبهه لیس است

وفتح البوق وضم الواو المشددة وهو طائر ولا يزال اذا قبل عليه ليل قتل من ويا مية ويدور في  
 دولايا خنده انظر الى الصبح خوفا على نفسه حكمة اجل لانه نوع من العصافير انتهى وخرش بضم ضا صبح  
 وفتح را واهله که آن پرند هیت هر دو سفارش قیق باشد و در دم آن نقطه سفید می باشد و  
 حلال است کانی حیوة الجوان الضرس حكمة اجل انتهى و بزر پرند هیت که اکثر کنار رو مان شنید  
 و گاهی بر درخت هم و منقاری دراز دارد و در گلش سیاه و سفید بود و آواز دراز کند و بفا  
 آواز بزرگ گویند و آن حلال است و سرخاب بضم سین که لغت فارسی است و در زرد و آبی بند  
 مستعمل است کذافی نفائس اللغات و زرد ماده اش را در هندی چکوی چکوی گویند و عوب  
 تخام بضم نون گویند و آن مرغی است که بز آن در شب ز ماده جد می ماند و یکی دیگری را نمی بیند  
 و آواز می کند و هر یکی جانب آواز دیگری میسرود و نیمه شب بقرار می ماند و آن حلال است کانی حیوة  
 الجوان النعام حكمة لانه من الطیبات و لان البنی حكمة هیتی و قطا بفتح فاف که آن مرغی است شک  
 خوار و آن حلال است با جلع کانی حیوة الجوان حكمة اجل بالاجاع لانه من النعام انتهى و قوقیس که آن  
 پرند هیت هیزم را راجع سازد و بز آن مثل خود را بنول داده خود میزند تا اینکه تش از آن  
 پیدای شود و هیزم را بشکله می در آیند و آن هر دو زرد ماده و زن محترق می شوند و حاکتر  
 می گردند و دیکه برای گستر باران افتد که می زاید چینی و آواز پر ما رویند و پرندگی می نماید  
 و آنهم همون که می کند تا اینکه می چاند و کذا قال القزونی و صرح حکمش دیده نشد و قفس مرغی  
 است بغایت سفید و منقار می از دارد و در پنج جود را خباب بسیار و چون از تحمیل قوت عاجز گردد  
 خرس خاشاک آن قدر جمع کند که خود میان آن نشیند و سر لیدن آغاز کند و مرغی بسیار گردد  
 که شتر را بر شتر و آن را بر هم زند و دم بدم ترخم نماید و از حرکت بال آتش عادت شود  
 و در آن فاش شود که در میان آن سنجیده شود و بریر خاک و مطوبت و هنی جمع شود و از آن



که آن مرغی است که چنگ پشت و دمش سیاه و سینه اش سفید و متقارن سیاه و در سقف خانه  
 و مسجد یا آشیانه بند و بفارسی آنرا پرستوک پرستک فرستوک و تراشوک و بفرستوک  
 بضم فاء و مجرجه تشدید طاء میده گویند و تعلق بفتح لام که آن مرغی است معروف که گرد  
 و پا و متقارن دارد و دهنش آبی از انگاک گویند و آوازش لقلقه می شود و آن نوری  
 بلند پرواز و درجه چو کلنگ در بالهای آن قریب سیاه باشد و این هر دو حلال فی کرانه  
 کما فی السراجیه و لا باس باکل الخطاف و اللقلق انتهى و بعد از آن جامع الرموز و کما فی  
 این معروف عرب آنرا قلولی می نامند حلال است و شتر مرغ که لغت فارسی است و در هند  
 مستعمل آن مرغی شبیه شتر باشد و در زمین نهامه بسیار باشد و آن را در ویدان چنانست که  
 رسیدن اعظم بوی شوار شود و بقوت پروبال هر دو سیه و واز هر مرغی بضیه بیشتر است  
 و بضیه اش بعضی چنان بزرگ می شود که یکرطل آب بل زیاد و در آن کج و اعراب یا بضیه  
 آنرا سوسم کج خالی کنند و آب نموده ثقبه را مسدود ساخته و در زمینها که آب باشد  
 دفن کنند و آن موضع را نشان نماند تا هنگامی که آب نباشد با سجا رسند و برآوردند و بپزند  
 و کدافی رساله بعضی الشعراء و بعضی آنرا نعامه بفتح نون گویند و تذکیر و تانیت درین هر دو  
 برابر است و این اگر چه پنجه دارد و مکر از پنجه خود شکار نمی کند لهذا حلال است کدافی جامع الرموز و  
 و السراج المنیر و فی حیوة الحیوان یکل النعام بالاجاع لانه من الطیبات انتهى و التذکیر الباقی  
 چند و بخری نجوم گویند و آن طار مت و شب پیران می نمایند و در روز و اطلا قش و ذکر می  
 می شود و کدافی حیوة الحیوان و حلال است کما فی السراج المنیر و البوم یوکل کدافی خزانه المفتین  
 انتهى و البوم و لا باس باليوم فی روایة عن ابی یوسف کما فی التلخیص انتهى فی البوم  
 و البوم یوکل کدافی الفوائد فی الطیریه انتهى و کدافی العالم کیریه و خزانه المفتین و بوجه بضم

و بعضی آنرا  
 بضم نون  
 گویند

مهله و سکون را و در آخر که فی نفائس اللغات پرند هسیت مشابه بوم کر آن خردتر از بوم  
 حکمتش مانند حکم بوم است کما فی حیوة الجحوان البوه طائر شیه البوم الا انه اصغر منه و حکمها کالبوم  
 وضع که آن مرغی است از مرغان شب حرام است کما فی حیوة الجحوان الضوع حکم تحریم الاکل  
 علی الاصح کما صح به فی شریع المذهب انتهی و طوطا که مرغی است معروف طلال است کما فی السراج  
 الطوطی الذی یقال له طوطا طلال انتهی و ابو برش که آن مرغی است رنگارنگ بهر رنگ  
 و لونی دیگر پیدا کند طلال است چنانکه بخشک است و آن شرشور و بوقلون نیز گویند کما  
 فی حیوة الجحوان الشرشور انه ابو البرش حکم حل الاکل لانه داخل فی العصافیر انتهی و گردان  
 بفتح کاف و راهله پرند هسیت که بفارسی آنرا شود گویند طلال است کما فی حیوة الجحوان  
 و حکم حل الاکل بالاجماع و قمری که لغت عربی است و در اردوی هندی و فارسی مثل آن  
 طائریت معروف طوق و از ترخس که جزو آن خوش دارد و مویش قیست و سود  
 که آن پرند هسیت انگور را بسیار می خورد و زرزور که آنرا بفارسی شارک گویند و آن مرغ  
 است سیاه رنگ مانند طوطی سخن گوید و هندی آن نیاست و دوسی که آن پرند هسیت  
 همه با طلال اند کما فی جامع الرموز و لا باس بالیس بدی مخلب من الطیر کا قلم و سودا  
 و الزرزور و الدبسی انتهی و بکنه فی العالمیه و ختفه فی که آن پرند هسیت عظیم بطرف  
 می باشد و کس از زنده ندید و آن قتیکه بوسی زهر را شرم می نماید عرق میدهد و نابینا شود و کذا  
 حیوة الجحوان طلال است و جباری ضمیمه و مهله که طائریت شهبویه و سفید سار آنی تقدیر می یابد  
 و اطلاق لفظ جباری ذکر و شای هر دو می شود کما فی حیوة الجحوان فی مشکوٰۃ و عن سفینه قال کلنت رسول  
 صلی الله علیه و سلم حکم جباری واه ابو واد و تهی ترندی هم راوی این حدیث است و صلی الله علیه و سلم  
 بر این فاخته بخرامه نیز گویند و آن مرغی است صبا طوق و آنرا در هندی فارسی خسته یا کوب خانی



که فی المنتجب حیوة بحیون نفاس اللغات و آن حلال است کما فی العالم کثیرة یا فلان من الطیرة اکل صاصیل الالباب  
 و انتهى بهذا فی البرزخ و جمع لیکات و در شان کبیر و آن غی است از فاخته و کبوتر متولد می و حلال است  
 بلا شبهه کما حیوان الورشان حکم حل الاکل لانه من الطیبات و هو کبیر الواو یتولد من الفاختة و الحمام  
 انتهى فیس که آن پند است و از شمشابه و از شتر و مسکنش قریب آن کی خوش دارد و تولدش  
 از نواح است و در خوردگی ادب تریه هم قبول می سازد حلال است اما فی حیوة الحیوان الانیس طائر شیهه  
 صوبت الجمل و او از قریب نهار و الاکال الکثیرة المیاه و له لون حسن و قال ارسطو یتولد من الغول و لیکن  
 فی لونه و هو طائر حجب النفس فیل الادب التریه فی صفه و حکم حل لانه من الطیبات انتهى سبب که پندیده است  
 زرد و از اطوطی کمیند و اینست فارسی دارد و می بندد بی محل و بعضی است بجهت بودن شست  
 آن قضیت و بعضی از حلال میگوید بجهت خوردنش باکی و آن صاحب خجست و نه بقول آن حکم از شرع ثابت است  
 نهی صادر شده و نه از صاحبان سهم است کما فی حیوة الحیوان کثیرا و یخرجهم اکلهما علی الاصح و علی ذلک یجب حکما  
 و قل حی حلال لانه اکل الطیبات نیست و فی السهم و فی الامور فی الخجست و لا یصلها و لایهی عنه انتهى و زیاده آنست  
 از آدم گفت میگوید و تعلیم را قبول میکند و او را کبیر دارد و از اطوطی حلال میشود حلال است کما  
 حیوة الحیوان از زبان حکم حل الاکل لعدم استحقاقه انتهى و یمنع من جمله و میباید و اهل جمله  
 و سکون نمون غی است که در میندی شود و پویش آتش نشود و زرد و بفارسی از اسمنده و بهندی اگر  
 چسبیر گویند که فی نفاس اللغات و آن حلال است و در تریه القلوب مسطور است که سمنده مانند بکول  
 اکثر در میان آتش باشد از پوست آن لباس برند و چون چرکین شود در آتش اندازند پاک شود و کما  
 که جمع آن کرد و این است و آن طایر است مانند بطرکنا را بها نشیند و شب خواب کند حلال است  
 جمیع المذاهب بکذا فی رساله بعض الشعراء و وقتیکه بیان با بنجار رسید پس بنابر  
 سبیل بر عوام نقشه احکام حیوانات مندرجہ بفضل هذا نوشتیم ۵۵

پسته	فارس	عنبر	خشم	پسته	فارس	عنبر	حکم
ترمتی	ترمتائی	×	حرام	چرخ	سقه	حرام	حرام
پیرگید	×	رخم	کروچه پسته	باز	بازی	باز	حرام
×	×	سفر بر شاهین و پاف و باز	حرام	گده	مگر گس	حرام	حرام
کوا	زاع کشت	غواله ذرع	حلال	×	آکه	عقاب	حرام
	زاع پلید خوا	ابقع	حرام	بارش	ایتم	باشق	حرام
×	زاع مخلط	×	حلال	×	بنات مرغی است تیره	حرام	حرام
کوا جگلی	کلاغ	خداق	حرام	×	زبان سوار خوار	حرام	حرام
مهدو که	عکه	عققق	حلال	×	شاهین مرغی است سیاه چشم	حرام	حرام
چکدر	کبک	تجکل	حلال	×	فصص مرغی است مشابه	حرام	حرام
بشیر	تیجو	تیبونج	حلال	×	باشه و خرد از ان	حرام	حرام
لال	سرخ	احمر	حلال	×	×	حرام	حرام
چرم کوا	×	×	حلال	×	عقفا	بر تقدیر وجود حرام خواهد بود	حرام
نیل گشته	سبز	شقرق	حلال	×	پنیو	حرام	حرام
هبا	استخوان با	نیلج	حرام	لثوره	شیر کجشک	شقرق	حرام
×	×	×	حلال	×	×	زرق	حرام
×	×	×	حلال	×	×	زنج	حرام



بیشک	فارسی	عسکری	حکم
x	بو قلمون	x	حلال
x	شواد	خام	حلال
x	x	قطامرغی است	حلال
x	x	سنگ خوار	حلال
x	x	ققنس	حرام
مینا شارک	زر زور	دوج	حلال
x	دبے	شیره خفاش	حرام
x	خشیفے	تندرج	حلال
x	تندر	دوراج	حلال
فاخته	فاخته	خطاف	حلال
x	x	لقلق	حلال
x	x	قاز	حلال
x	طوطے	شتر مرغ	حلال
x	x	چغند	حلال
اگر چہ	سمندر	بود شاہ بہر بوم	حلال
x	x	مضوع	حرام
		طوطے	حلال

فصل سوم در حیوانات آبی باید دانست که اولیائی جلشانه بر اثر انواع جانداران  
 نرسیده و شش صد از آن بدو یا چهار صد و شش کذا فی حیوة الحیوان [حرام است  
 آبی که تولد و زندگانی آن در آب باشد و راسی ماهی غیر طانی که آنرا بعضی کسرها  
 و سم و هندی میگویند و جمله اقسام سم بدون فرج حلال اند کذا فی الوقایة و حل انواع  
 بلاذکوة انتی و کذا فی حکماویة و الهدایة و السراجیة و الطهارة و غیر ما من کتب البقعة و ذوق  
 ماهی مکروه است آری اگر بزرگ باشد فرج آن سبب است از برای راجح آن کذا فی حیوة  
 و نزد امام مالک امام شافعی و حبر حیوانی که در دنیا اطلاق بدیل قول و دعا علی لکم صیاد  
 که این قولی مطلقا واقع شده و منسحق نکرده میان شکاری و شکاری و دیگر وجه شایان  
 در حیوانات آبی خونست چه حیوانیکه صاحب خون باشد در دنیا سکونت اختیار نمیکنند و در  
 خونست پس جمیع حیوانات آبی مشابه ماهی شدند لهذا حلال خواهند شد و ما مردم ضعیفه  
 سوائی ماهی لیل می آید و بچند وجه اول آنکه حق تعالی جلشانه فرمود و بحرم علیکم نجاست  
 نیست که در راسی ماهی همه با خبیث اند یعنی طبع انسان آنها را خبیث پندارد و کذا فی الکفا  
 و لشیخی و دوم آنکه منع فرمود رسول خدا صلی الله علیه و سلم از دوایی که در آن ضفدر  
 آنرا بفارسی و ذوق و عموک و چغندر و هندی میزند گویند انداخته شود و آن حیوانی  
 آبی که در موسم به شگال شبها در مغاکها بانگ کند پس بلا شبهه ضفدر حرام علاوه بر این  
 و اتفاقا از عبد الرحمن بن عثمان روایت می کنند که طبعی از رسول خدا صلی الله علیه و سلم از انداختن  
 ضفدر در دوایی سوال کرد آن عالی جناب از قتل ضفدر منع فرمود و نه از منع راسی  
 صلی الله علیه و سلم از قتل حیوان یا از برای حست و غت آن می شود و اینند آدمی  
 برای حست اهل آن می شود مانند صرد و ضفدر محترم و مغز ز غنیمت چنین است که شایان

پنجمی حرمت بکیش خواهد بود و بکذا فی الشیخین و غیره سیوم آنکه نبی فرمود از رسول علیه السلام از بیع  
 سوار که آنرا اهل فارس خرچنگ و اهل هند کینگره گویند و آن حیوانی است معروف که دست  
 پشیز بزرگ و ناهموار دارد و سبزدارد و چشم آن بزرگ و دهنش بر سینه و پیغمبر توانست  
 و از نبی آنحضرت عالی مرتبت از بیع آن بلا شبهه حرام گشت که از بی حیوة ایچوان الانبیاء آن جانب  
 از بیع چهارم آنکه نبی فرمود از رسول علیه السلام حضرت عائشه صدیقه رضی الله عندها را از خوردن  
 سوسمار و قتیقه سوال کرد و عائشه صدیقه رضی الله عندها از آنحضرت علیه السالما را خورد و پیش از آنکه  
 این چهارم گشت و تفصیلش آنکه شخصی نزد عائشه صدیقه رضی الله عندها سوسمار یا بیهیخرا  
 آن صدیقه رضی الله عندها را از رسول علیه السلام برای خوردن سوسمار سوال کرد و پیش از آنکه  
 فرمود رسول علیه السلام عائشه صدیقه را از خوردن سوسمار بعد از آن سائل نزد عائشه  
 صدیقه آمد صدیقه خوشت که بخورد از سوسمار پس فرمود از رسول علیه السلام صدیقه  
 آیا بخورانی سائل از آن چیزی که خود و بخورنی و این حدیث در ترمذی از روایت عبد الرحمن  
 موجود است و سوسمار حیوانی است دریایی مانند دشتو لکن از آن طهرتر باشد و پیه و چوب  
 از آن زمان برای قریبی خورد و بر بدن مالند که از آنی البرمان و آن دونه بان دارد و در مکه  
 آنرا گوئی بمرحوم بیک نذنی الهدایه و یکره اکل الضبان النبوی علیه السلام نبی عاقل  
 صلی الله علیه و آله عن اكله انتهى و فی الکفایه حاشیه الهدایه روی عمر عائشه رضی الله عندها انه اكل  
 البهاجمت فدخل النبي عليه السلام فسالته عن اكله فقها ما عنه فجاوبه سائل و اراوتان  
 سوسمار که آنرا طعمین بالاناکلین می پزند اما خورده و حجه علی الشافعی فی باب حیات  
 و آن زمان عمر رضی الله عندها مردی است که از رسول علیه السلام سوال کرد که چه شد  
 که سوسمار را خورد که سوسمار از طعام کرده من نیست پس نمی ایسم ذات خود را که کرده



و هو مباح فيما لا يحل انتهى في در الحکام شرح غرر الاحکام و باجتهاد  
 سر مالک و ثانی و مستثنی بعض المالک کلب الماء و خنزیره و ناسه و اختلاف فی البيع  
 من احد انتهى و آدم آبی که بکشد از آب ان الماء و بهی که بکشد گویند نوعی از حیوانات  
 که بصوت آدمی از آب شگون می شود که آنی نفاس اللغات و رخ که در بعض جسد از حرکت  
 می شود از پوست و گوشت که از شرب بسیار بزرگ تر است و دو کوبان دارد و مباح صید  
 از آب می نیاید از این جهت رخ شطخ زایدان تشبیه کرده اند بر جمه فائق و غالب یکد اقال  
 بعض الشعاع و مکره تحریمی است خوردن ماهی که در آب بغیر آفت خود بخورد و بالای آب  
 شکار سازد و از اعطانی می نمایند مشق از طوطو معنی علو و نزول امام مالک ثانی رح  
 بخوردنش مضائق نیست بدلیل مطلق بودن آیه یعنی حل آه از موت و حیوة و دلیل واحدی است  
 در روایت که در آنرا بود او و این باجه از جابر رضی الله عنه که گفت فرمود رسول خدا صلی  
 علیه سلم هر ماهی که فرورد و آنرا آب پس بخورد آنرا و آن ماهی که بیدار و آنرا آب پس بخورد  
 آنرا و آن ماهی که در آب بمیرد و بالای آب بیدار و بخورد فقط و گوی از صجابه باند علی بن عیسی  
 و بن عمر و ابو هریره رضی الله عنهم هم برین مذکراتی البهائیه و دیگره این الطائفة و قال مالک الشیخ  
 لابن سراج لا ینزل مار و دینا و لسان مار و می جابر رضی عن النبی ص انه قال انضبت الماء فکلوا و ما یزید  
 الماء فکلوا و ما یطافلا تا کلوا و عن جماعة من الصحابة رضی الله عنهم مثل یزید بن ابی نعیم فی الکفایة و هم علی  
 علیه السلام و ابن عمر و ابو هریره انتهى لکن شهرط در حرمة طاعت است که حکم آن بالا باشد چه اگر شست  
 یا نه و در طهال است که فی الجملی قد شترط ان یکون یطهه من فح قحی لو کان غیر من  
 فی البصیر طایف که فی التمهته و بهی و بهی که فی مختصر الخزانة و جامع الرموز و البحر المحیط  
 و بهی که فی المعنی شرح الکفة و الدر المختار و الذریة و اگر از قول امام علیه السلام طهال است



و در آن ایالتان فاسک مجسمه و اما الدمان فاکید و الطحال بتوهم آید که طافی هم حلال شود  
 ماهی است حلال است جواب هم که مراد از ماهی است آنکه بمیرد بدون فرج و شکم و در ماهی  
 ماهی که بمیرد و آبی بالایی آید منع سفر و رسول علیه السلام از خوردنش بقول جبریل  
 فلا تأکلوا منهی کما سبق وقاعده کلیه در سکن این است که اگر بافت بمیرد حلال شود چنانچه بمیرد و  
 بسبب تنگی مکان یا در لای آبی یا در دام که آنرا ببیند شکم گویند و یا بمیرد و جگر و پنبه را  
 و خوض غیره باینطور که ماهی را در آن جمع کرده باشند و آنها طاقیت بیرون آمدن از حیطه  
 و بجهت تغییر شدن حیطه بدون شکار گرفتن ماهی از آن آسان باشد و اگر شکار گرفتن ماهی از آن آسان  
 حلال نیست چه برای موت آن سببی معلوم نمی شود و یا بمیرد بسبب خوردن و آبی که در دریا باشد  
 شود پس اگر بسبب تنگی مکان ماهی بمیرد حلال باشد چنانچه حلال است ماهی که در شکم ماهی می گردد یا شکم  
 یافته شود و اگر بدون آفت خود بخود بمیرد حلال نیست کما فی شرح ابی المکارم علی مختصر الوقایه تا طالع

من الحظی و الهدایة ایلاج السمک اذا مات حتف الحنفی فی اللؤلؤ و فی الطافی و فی دار و فی جابر

آبی فی موضع آخر منه و الاصل فی انه اذا مات باقیه یحل کذا مات فی الحب او فی شکم او فی حیطه

یکم اخذ فیها من غیر صید او باکل و او یلقی فی الماء فیکم و جدت فی بطن سمکه آخری فی الحیطه

عن محمد اباس الکلبا لو جدت فی بطن کلبی او الم تغییر نهی و بکنه فی جامع الزور و فی البنا

لو جدت فی بطن سمکه آخری فیها توکل لان ضیق المكان سبب موتها و کذا ان قتلها طینا و غیره

ان مات فی حب او لان ضیق المكان سبب موتها و کذا ان جمعها فی حیطه لا یستعمله

بیته و علی اخذها بغیر صید و ان کان لا توخذ بغیر صید فلا خیر فی کلبها لا و فی بطن

و اذا مات السمکه فی الشبکه و سبی لا یقتدر علی الخصاص منها او کل شیئا اتقاه فی الماء

و کذا معلوم فلا یاس با کلبها نهی بکنه فی شرح الایمان و الکفایه و اگر در شکم طافی باشد



بسیب و نش از سببی که نویسد است پس این مانند ماهی شد که آب ریخته از خوشکی انداخته آن سببی  
در علت آن شبهه نیست همچنین این سبب از سبب امام محمد و برین است فتوی کما فی السراج  
باجزاء البر و ایتان حدیثها انها توکل لانهما مات بسبب حادث فکان کما لو افقاه الماء علی القیس  
انها لا توکل لان الحذر و البر صفتان من صفات الزمان و ليس سبب الموت في انهما ماتا و کما فی السراج  
انه علی قول ابی حنیفه لا یعمل علی قول محمد کل انتهی فی جمع البرکات و به أخذ الفقیه ابو الکیث و علی  
الفتوی کذا فی السراج انتهی بکذا فی الحادیة و اگر ماهی بسبب گرمی آب یا سردی آب بمیرد برین  
حلال است چه موت از سبب یافته شد و برین است فتوی و در روی دیگر حلال نیست چه از آب یا  
غیر و خواه سرد باشد خواه گرم پس این ماهی مانند طافی شد کما فی و در الاحکام شرح غرر الاحکام و آن است  
بحر الماء و برده توکل فی روایتی لوجود سبب لم یهد فی اخری لان الماء لا یثقل السکاک را کما فی  
اوبار و کذا فی الکافی انتهی و فی الحادیة قال محمد یوکل و علیه الفتوی انتهی بکذا فی جامع الزنجیری  
و فی النایة قال محمد یوکل و علیه الفتوی انتهی و بکذا فی الوقایع و الدر المختار و خزائن المقید و البزازیة  
و ماهی که در آب نجس کنی آشته شد و در آن پرورش یافته بزرگ گردید خوردنش مکروه نیست بل حلال و  
کرانه که فی القتیة ناقلا من قنادی العصر علی السیفه من من عین المائنة الکرباسی ارسل سکه فی ما نجس  
فیہ لایس باکلهما انتهی بکذا فی البزازیة و اگر از یکی ماهی پاره گوشت بریده شود و آن ماهی ندهد  
پس آن پاره و بقیه ماهی هر دو خورده شوند کما فی السراجیه لو قطعت من سکه قطعة و هی حیه  
اکلت القطعة و البقیة انتهی و بکذا فی قنادی قاضی خان و حینکه نزد بعض حرام است از بعض  
کما فی السراج المیزر الد و الذی یقال له حینکه قیل حرام و قیل حلال انتهی و کما فی السراج  
یقال له حینکه حرام عند بعض العلماء لانه لا یشبه السکاک فاما یباح عندنا من صید ما یؤخذ من  
و یذال لیکون من انواع السکاک قال بعضهم حلال لانه یسمی باسم السکاک انتهی و ترو فی غیر ما یذال لیکون

بعضی شود که نشان این اختلاف بودن این چنگ از اقسام ماهی و نبودن آن است چه هر قفسی هر یک حلال  
 و غیره است که اگر می پذیرد و نزد بعضی بودن چنگ از اقسام مسکندر گرفت قوی عملش  
 دادند و بعضی که از اقسام مسکندر یافتند قوی بجز مشرداوند و فقیر همین نشان را منقول از بحر العلوم  
 مولانا جلال علی نور احمد مرقده بزبان بعضی از علماء و رحمة الله تعالی بعد استخراج خود شنید پس در صورت  
 اختلاف حل و جرئت احتیاط مقدم و فکر درست و امد علم و اگر ماهی بسته شده و مرد یا آب خشک شد  
 ماهی میان کف یا نمن مرد حلال است گمانی در احکام شرح غرر الاحکام لوربطها فتابت او تحت  
 آن واقعیت بین اجد و مات توکل انتهی و اگر ماهی مرده یافته شد و بعضی آن در زمین است بعضی آن  
 در آب پس اگر سرش در زمین باشد حلال است چه آن ماهی یافت مرد و اگر سرش در آب است باید دید  
 اگر بر زمین کم از نصف یا نصف است حلال نیست چه مکان نفس آن در آب است پس یافت مرد و بر زمین  
 طانی شد و اگر اکثر از نصف بر زمین است حلال شود چنانچه اگر تمام بر زمین بود می حلال شد  
 الا اکثر حکم کل کسفتا و قاضی خان ابو جابر که بعضی فی الماء و بعضی علی الارض قد است  
 قال محمد کان السها علی الارض لا باس باکلهما لانهما ماتت باقیه وان کان السها فی الماء و یمنظر  
 ان کان علی الارض اقل من النصف والنصف لا یوکل لان وضع النفس فی الماء فلا یكون الموت باقیه  
 فیکون بمنزلة الطانی وان کان اکثر من نصفها علی الارض اکل لان للا اکثر حکم کل مضارکما لو کان  
 اکل علی الارض انتهی و کذا فی الکفایة و خزائن الفتن و البرازیة و مساح بکسر تاء و مثله فی  
 کما یستحب من غیره و بفرسی نهنگ گویند صاحب مان می نویسد که آب جانور است  
 ای بصورت است و طویش زیاد و برپا نرود که می باشد و اگر او را قوی نرسد تا شصت می  
 می خورد و نماند عیسی و حرکت می کند برخلاف جانوران دیگر و گویند رضیه که اگر  
 آب در زیر ریگ بند آنچه از آن ضعیف را که آب آن سدیچه نهنگ شود و آنچه را که آب آن سدیچه



واذ قد فرغت من المقالة فليشرع في الخاتمة وفيها فصول ثلث فصل اول در بيان جنس  
 نبات که جنس نبات عبارت است از صفات و اشیاء من آن همه برآمده که فی الشبهه  
 و الاصل الحشائش لانهما من الجنات انتهى فی حیوة الحیوان حرم اکلهما انتهى و دخل اندوین با  
 بقصد بضم قاف و فاء که آنرا بفارسی خارج پشت و بپندی ساهی می گویند و صاحب  
 المصنف بدان خبری است معروف گویند بارافعی می گیرد و سرخ و فرو می کشد و مار خور و چندان  
 بنفایده های پشت او نمی نهد که هلاک می شود و انتهى از حضرت ابی هریره رضی الله عنهما که شتر  
 علیه السلام آنرا حرام فرموده و گفته که آنرا بفارسی می گویند و بپندی ساهی می گویند و فی حیوة الحیوان  
 و حرم اکل الحیات انصر ما انتهى و سام ابرص که آن جانوری است زهر دار که بفارسی آنرا پُر  
 و قاف پست و بپندی می گویند و آن همیشه روی آب می آید و در شمع آفتاب و انواع  
 حیات و حیوان می شود و بپندی آنرا با کله و جمله می گویند که فی المختار فی حیوة الحیوان قال ابو یوسف  
 السوم فیکون مذکوره تحریر لانهما نوع من الودع انتهى فاء که آنرا بفارسی می گویند و بپندی ساهی می  
 گویند و جز بضم جیم و شخ را و جمله که نوعی از کوه است و در غه که آن جانوری است که کلان است  
 ابرص می نهد که فی شرح مشکوٰۃ الشیخ الدبوسی شرح و آن دیوارها و سقفهای خانه چسبیده  
 آنرا بپیکام بفارسی چپاسه گویند و جمع آن در غه است و دخل که آنرا بفارسی سور و بپندی  
 حیوانی گویند و چون آنرا بپندی بخر و بخر و بخر عین جمله و بفارسی سور سوار گویند  
 آنرا بپندی لایق از برمان مفهوم می شود و در حیوة الحیوان کور است حرم اکل لعل کور و  
 انبی عن قله انتهى و اگر آن طهارت شش مفهوم گردد و عین نادانی است چه طهارت شش آخرت  
 چنانکه کما هو اطمینانی منی که خاک نین با وجود طهارت حرام است و حجاب بضم حاء اول  
 و کراهی مطلق بریده است و باز دارد و مانند گوسفند و شب بپندی می دهد

و آنرا بفارسی گویند شب فروز و بهندی بگویند گزیم است بجهت بودنش از حشرات کانی حیوان  
 الحیوان صاحب طایفه جانوران که لذایض فی لیل کانه ناز و حله تحریم الاکل لانه برین شب  
 و حر قوص ضمیمه و موله و قاف که آن حیوانی است شبیه یک بزرگ از آن و از او پرکاری میدهد  
 چنانچه نعل و آن حرام است بجهت بودنش از حشرات کانی حیوانه حیوان الحرقوص ضمیمه اسما المملو  
 و بالانفاس المضمونه و بالصاد الملهقه فی اخره اکبر من الرفعوث و میت لها جانها کان کما فی لیل  
 و حله تحریم الاکل لانه برین شب است و حله ضمیمه و حله که آن حیوانی است که برین شب  
 و آنچه پیش آن باشد از آنی شناسد که برین شب و آنرا بهندی چو چوذر و بقارسنی و سوسنی گویند  
 حرام است چنان از قسم موش است کانی حیوانه حرم اکله لانه نوع من الفار و قال لایک  
 لا باسن نهی که آن حیوانی است بشکل سیامی شود و سر خود از آن بیرون می آید و  
 اندرون می برد و عرب از اسلخه بضم سین موله و ابل و ارس از اسگشت می نند بجهت  
 از حشرات الارض چنانچه از آن می فهمیم می شود حرام است و چون که آن از خباثت حشرات است  
 لهذا از قتلش بر حرم هیچ لازم نیست که از آن می فهمیم که هر کس که می سرخ و حبش مانند محل  
 بل در ملاحت و زخمی فائق بر آن و در ایام برشکان بر زمین پدید آید و عرب از عروس گزیند  
 که آن فی نقاب اللغات و آن در حشرات الارض داخل است و در ل فقع و او در او موله  
 حیوانی است مشابه به سوسمار و سقصور هم در حشرات داخل که از این فهم من حیوانه حیوانه  
 که لغت روسی است و آن عبارت از جانوری است شبیه به سوسمار که بزرگتر است و در وقت  
 گزیدن اگر عضو خود را شخصی بآب بماند و زود آب و آید بهتر و الا او می شناسد و بر خود  
 نمی غلظد آن شخص می میرد و اگر آن شخص آبیست و در آب در آمد سقصور می میرد و اگر آن  
 بود و نیل آوردند که آنی البرمان هم در حشرات داخل و از حله که آن حیوانی است که برین شب

بود و پیغمبر را هر چه در زمین افتد بخورد و بفارسی آنرا دیوک بپند می آید و یک گویند و آن حرام است  
 بجهت بودنش از حشرات که فی حیوة الحیوان الارضة و دویبه صغیره کشف الله سته تا کل شیب  
 بحریم اکلها نهی و اسروع بضم الف که آن کرک سرخ که در تره می باشد در میان پوست و چون از  
 پوست بیرون آید پروانه شود و گفته اند که می است سرخ سرد از دود تن سفید که در ریگ می باشد  
 و بدین تشبیه کنند که شستن نماز را بکذا فی المختب حرام است بجهت بودنش از حشرات که فی حیوة الحیوان  
 بحریم اکلها لا نهی و کسلا می است از حشرات الارض بسیار با مقدار آب  
 در گوش می و در عواید از خرفش بفتح حاء و کسر و جملین گویند که فی القاموس و بفارسی از گوش  
 می نامند و آن حرام است و کثیل که آن می است سرخ مائل سیاهی که در پلنگ چار پایه می باشد و چون  
 در دم می مکه و بعد از آن زنگنه و بکسی خشک می باشد حرام است بجهت بودنش از حشرات  
 و حله و نفعیت که آن می است که در چراگاه شتر که در آن گاه می رود می باشد که فی المختب  
 حرام است بجهت بودنش از حشرات که فی حیوة الحیوان بحریم است و در حکم التیمم است  
 نهی و حکم که آن می است که کتا بهار را می خورد و اوراق را پاره پاره سازد و حرام است  
 بجهت بودنش از حشرات که فی حیوة الحیوان بحریم است و التی تا کل الکلب تفرق الا در آن  
 بریم لاستحبابه انتهى و راج بضم ذال مجله تشدید را و جمله گمان که می است پرنده سرخ بانها  
 سیاه و بنیات ابر ناک که فی المختب آن حرام است بجهت بودنش از حشرات که فی حیوة الحیوان  
 بحریم اکلها لاستحبابه انتهى و سوس که آن می است که در پشم و صوف بگندم و غله دیگر افتد و فارسی آنرا  
 شوره می نامند و آن حرام است چه در حشرات و قمل است که فی حیوة الحیوان بحریم است  
 و الاصل نهی و نوع من الدود نهی و شستن کبیرین مع و بعد از آب و خد و تخمیه و بعد از  
 فانیه و آن می است که در ریگستان می باشد و در حرام است آن بجهت بودنش از حشرات که فی حیوة الحیوان



حیوان الشبک حکما تحریم الاکل لانهما من الحشرات انتهى وثبت بفتحتین که آن کر می است بسیار  
و بزرگ حریم است بجهت بودنش از حشرات که فی حیوة الحیوان الشبک حکما تحریم الاکل لانهما من الحشرات  
انتهی خرطین بفتح خا و معجمه که از شحمه الارض نیز گویند و آنها که مهای سرخ و دوز که در زمین  
نمناک می باشند که فی الشبک و آنها را و فلیکه ان مس ساز و مجتمع می شوند حرام اند بجهت بودنش  
بنا بر شبکات حشرات که فی حیوة الحیوان شحمه الارض می غیر ماکوله لانهما من الحشرات انتهى  
که آن کر می است در زمین کج و تیز و سوزان و از خلق آنرا پشیده نماید که فی حیوة الحیوان و آن حشرات  
داخل اند حرام است و عنه بضم عین جمله شدیدا و شلته موقاحیه که آن کر می است و جواهرها را  
و آن کر می است بجهت بودنش از حشرات که فی حیوة الحیوان الشبک حکما تحریم الاکل انتهى و که بگویند که آن کر می است  
که می است زهر دار بسیار پاد و بعد از آن سبعة و سبعین بار می بخورد یا گویند و آن در حشرات از زمین است  
و که بگویند عی انموش کلان که با گر به آویزد و گر به با او قمارت ننماید و آنرا بفری بلکته و بفارسی  
خرموش گویند که فی نفاس اللغات و آن حشرات داخل اند حرام است و آن کبریا و جمله که آن حشرات  
شابه به سوسمار و آنرا کف است مانند کف آدم و اما کتبهای مستوی دارد و در حرمت آن شبهه نیست  
بودنش از سمیات حشرات الارض که فی حیوة الحیوان مخرج دون کبریا و المبهله شبيهه بالنصب که آن  
گفت لان المستوی الاصابع و حکم تحریم الاکل لانه من ذوات السوم انتهى امام مالک علیه السلام  
حشرات الارض احلال می ندارد نه در قول او قل لا احد یما وحی الی محرما علی طاع طیمه ان  
میقتله و با بسفوحا و حکم خمر زرافه چنین است و اما ل غیر امده به که حق تعالی جل شانہ درین صلیه حشرات  
نفرمود پس چه حرام خواهند شد و بواسطه آنکه حشرات الارض را ابتدا اسلام که در آن مازول این است  
حرام نبوده اند اما بقدر این خصوص حرام شدند بیکدانی شرح الرطبی علی الکفر و حیوان الحرام  
و علم و بنا بر تسهیل بر عوام فقهاء حکم حیوانات سدر در جبه فصل اند نوشته شد

سبک	فارسی	غش	حکم	سبک	فارسی	غش	حکم
س	خارشت	قفز	حدم	س	دویک	آرغنه	حدم
ناگ	مار	حیه	حدم			اسود	حدم
گرت	پژمره	سام	حدم	گشتک	گوشخ	خیشل	حدم
سورما	سوشن	فار	حدم	کشتی	عک	گنان	حدم
		جمر	حدم			طزون	حدم
چمک	چلیک	بورقه	حدم			سلم	حدم
چیتش	سور	نسل	حدم			نوراج	حدم
چینش	موسوار	عجرون	حدم	گهرا	شیشه	سوسن	حدم
جگنو	کرشم	محابب	حدم			شنگ	حدم
		خرقوص	حدم			شفت	حدم
چچوندر	موشکور	خلد	حدم			خرطین	حدم
کچوا	سنگ	سلفا	حدم			صیدبا	حدم
بیربسی		عوسک	حدم			عنه	حدم
		ورل	حدم	کنکجورا	بزارپا	سبعین	حدم
		سقفور	حدم			خرزون	حدم

فصل دوم در حیواناتیکه بجهت نبودن آنها صاحبان هم سائل حرام شدند باید دانست آنچه از حیوانات  
 که دم سائل ندارد حرام اند سوا می می مرغ کمانی مجمع البرکات فالادوم له لایحل اکلک انتهی فی وکی  
 و بجهت کل فالادوم انتهی فی البرزخیه فالادوم له لایحل اکلک انتهی بکذا فی العالمیه از جمله  
 زلال بضم زاء مع کمه که می است در برف پرورش میاید و زرد نقطه دارد و قریب انکشت و مقدار  
 باشد مردان آن اگر گرفته اند و شکمش می باشد بسبب سیر سرد بودن آن از می شود پس آن که حرام است  
 چه دم ندارد و آب که از شکمش می آید پاک است کافی حیوانه بخوان و بیهوشی می افتد اول متحجر  
 لفظ بها و حقا، نون کسر با و جود و دو و مملو ط لفظ بها و جود با و سکون یا بر تخمانی  
 و کسر و هبله و سکون یا بر تخمانی حیوانی است معروف که رنگها مختلف دارد و عربی آن یاقان بضم یاء  
 است کذا فی نفائس اللغات و آن چکه دم سائل ندارد و لهند حرام است و بنگا بضم اول و سکون نون  
 جانور اند مانند پشه که بوقت شام و شب زومی هوا خصوصا در ایام برشکال پیدا کند و در او  
 می پوشاند و بعضی آنرا یارعه ویرج و فتح بضم یاء می گویند کافی نفائس اللغات چو کمه  
 ندارد و لهند حرام است پشکا که می پرند که بر خراغ و شش آفتد و عربی آن شل و فتح فاء فارسی آن پروانه  
 کذا فی نفائس اللغات و آن کنای عشق بر روشنی خراغ و شش آفتد و عربی آن شل و فتح فاء فارسی آن پروانه  
 که جز از سوختن می تواند دانه چو کمه دم ندارد و لهند حرام است و تلی که می است که رنگها گوناگون و بوی  
 آنرا فروخته می یعنی با وزن کمی نیک کذا فی نفائس اللغات چو کمه دم ندارد و لهند حرام است و بر غوطه بضم  
 و نوحه و عین مع کمه از ابقار کسی گویند و آن کی است که چاک را پیش و بیند آن پیشو است گویند  
 عموش نایده بر پنج و زنی شود حرام است بجهت آنکه دم سائل ندارد و قش سباح است و از او سنام نایه  
 و آنچه آن حضرت علیه السلام را آن از برای ناز و فخر بیدار ساخت کافی حیوانه بخوان و بیهوشی می افتد  
 و کسر و هبله و سکون یا بر تخمانی حیوانی است معروف که رنگها مختلف دارد و عربی آن یاقان بضم یاء

والطبرانی فی الدعوات عن النضر بن الربیع عن النضر بن الربیع عن النضر بن الربیع عن النضر بن الربیع عن النضر بن الربیع  
 یقظ فی الصلوة یفرغ فی محرم الطبرانی عن النضر بن الربیع قال فکرت البرعیت عند رسول الله صلی الله علیه وسلم  
 فقال هنا توقظ الصلوة لفرانتهی وجعل یضم جیم وفتح عین مهله که فی التجب می است که از خبر مذکور  
 می شود و در نکش سیاه و بر شکش سرخی اکثر از نجاست کا و پیدا می شود و از بوی کلاب بو  
 خوش میزد باز و قتی که عاده آن سوس غلیظ سازند زنده شود و آنرا بفارسی می گویند گران  
 می بندند که نوزادان گویند و آن حرام است چه در سائل نازد و غلیظ را طلب می سازد که آن حیوان  
 را اگر من آنحضرت صلی الله علیه و آله و سلم می بطنه لون بیره میگوید غالباً من احتیاء البقره من عجبت امر  
 من موت من ریح الورد و الطیب فاذا عید الی الزوث عاش حکم حرم اکلها لا تستقذره نهی می شود  
 بهضم قاف و زاده مهله که گن می سیاه که بر روی آب حرکت می باشد و آنرا در بند می بپور  
 گویند چون که دم سائل ندارد و لند حرام است و علقه بفتح عین مهله و لام که آن است سیاه و سرخ  
 که در آب می باشد و در بدن آنرا چسباند خوب می بکند که آن حیوان در بند می آید چون که  
 و بفارسی آنرا گویند و آن چون که دم سائل ندارد و لند حرام است و چون که آن می آید و روی مردم  
 و جامه بسبب که افتد بپوشد آنرا قلی بفتح قاف سکون میم و بفارسی پیش گویند چون که دم ندارد و لند  
 حرام است و چنین که آن که می کشند و آن در قسم دارد و یکی تیره و دوم سیاه و تیره را بعربی  
 و سیاه را که شبانگه میگویند و آن می کشند بعربی جدجد گویند و بفارسی آنرا چراسک و زید گویند که  
 نقاش اللغات چون سائل ندارد و لند حرام است و ذبا که آنرا می بندند می گویند و آن حیوان  
 که بر طعام و جز آن نشیند خون سائل ندارد و لند حرام است که آن قاضی خان میگوید که آن حیوان است  
 می کشند که گیساید و بفارسی آنرا می کشند و می کشند می کشند و قسام و نواع بهیما دارد و همه نواع چون که  
 سائل ندارد و لند حرام است که آنی مجمع البکرات و خفصا بضم خاء معجمه که آن می کشند سیاه گنده بگو که از خبر

شاذی می شود و نوشتن آن اختصاره بفارسی آنرا خبر دو گویند که آنرا انتخاب نیکو در مسائل نادر و لیدر جمیع  
 است که آنرا محقق البرکات و بچو که آنرا بفارسی کردم و بعد از آن عقرب نام می دهند و اطلاق این بچو که در  
 مدرومی شود و چون که در مسائل نادر و لیدر احرار است و بعضی از اکابر صد فیه حمه از پیغمبر صلی الله علیه  
 روایت می نمایند که هر کس قوت شام سلام علی نوح و علی نوح علیه السلام گوید در آن شب از گزند عفت  
 محفوظ ماند و آنکه صورت بر دو لفظ مترادف و آنرا بفارسی شمشه گویند و آن بیست معروف  
 و هشتاد و یک است که در کتابهاست و بعضی سه روز آنرا فی البرمان و بر حیوة بچو که در کتابهاست  
 که آنرا دو قسم اند یکی آنکه شامیه و یا باشد و یا با یکی خفیف می باشد و یا پنجاه تن در آن زمان  
 در دو قسم آنکه شامیه و یا باشد و یا در فیل اعضا و زائد و یا در فیل را چهار یا اند و یا که در دو قسم  
 و آن را پنجاه چهار باز و زائد سیدار و در خرطوم فیل صفت می باشد و در خرطوم شمشه و آن که در  
 مسائل نادر و لیدر احرار است که آنرا قنای قنای ضعیف و الله علم دنیا و تسبیل بر عوام نقش حکام

حوانات نادر که در فصول نوشته شده است

بسمه	مطرب	عشیر	حکام	بسمه	فارس	عشیر	حکام
		مژلال	حرام	مژنگ	زکو	علقه	حرام
بسمه		برقان	حرام	جون	سگش	قتل	حرام
بسمه		شهران	حرام	جیدنگ	چوبک	جد جید	حرام
بسمه	پردانه	فراس	حرام	کله	گرس	ذباب	حرام
بسمه	باغیان	مرو و چین	حرام	مکرمی	شده	عنکبوت	حرام
بسمه	کیک	برغوث	حرام		خبر و	خفا	حرام
بسمه	گرین	بجمل	حرام	بچو	کر و	عقرب	حرام
بسمه		مطرب	حرام	مچو	پشه	بعوض	حرام

فصل سیوم در فوائد فائده اولی بخت چیز از اجزاء حیوان کرده اند یکی خون و دوم  
 گوشت و سوم خستیان چهارم فرج که آنرا بقارسی اندام پیش گویند پنجم غده ای که گوشت  
 دان می است سیفد که در میان گوشت می باشد و آنرا در بعضی سر غده و گوشت ششم مثانه  
 که آن جای جمع شدن بل حیوانات است هفتم مزاره بفتح میم یعنی زهره و قلنی آن غده ای  
 است که در آن بگون صفرا می شود و می رسد سی آن پاست که کافی البرازینه عن مجاریه  
 که سینه اشیا و سینه الشاة الذکر و الاثیان و القیل و المار و العذرة و المثانة و الدم المقصود  
 انهمی لکن خون و آن یکدیگر خرمی است و باقی کرده خصی که فی السراج انیر و اگر تپیده لا  
 سوزد و اگر تپیده لا تحريم کما فی القیة و الحادیة انهمی و فی الحادیة و الاحرام منها واحد و هو الدم  
 استقبح لقوله لتأخرت علیکم الیقة و الدم الایة و الباقی من سبعة کرده لانه مما یستحب لا  
 و ما سونی لک فهو براح علی صله لان الاصل فی الاستیاء الا باحة انهمی فائده و دوم انه  
 نبر و گر بهائی گوشت آن گوشت پخته شوند و ششها را اگر کرده اند اگر چه این ششها  
 خود کرده بکراهت تنزیه اند کما فی القیة ناقلا من شرک الائمة المکی ذکر الائمة و ما طبع  
 فی اللحم فی المرقه لایکره المرقه انهمی فائده سیوم خونیکه از گوشت و یا بکرو یا طحال را یا عروق  
 است کما فی جامع الزوز و علی الدم الذی یخرج من اللحم و الکبد و الطحال انهمی و فی البرازینه اما  
 الکبد و الطحال و دم اللحم یحس للاحرام انهمی پس بزرگ عظم روح حرام و ناپاک همان  
 که در رگها جاری می شود قطره قطرات خون که بر گوشت چسبیده باشد نه حرام اند و نه نجس اگر  
 گوشت را نانشسته بپزند خوردنش حرام است اما خلاف لطافت طبع است فائده چهارم  
 بچه و آن حیوانی که گوشت آن خورده می شود حلال است اگر آن بچه را بقتل گوشت آن حیوان  
 بوقت و نجس باشد کما فی القیة ناقلا من البکر و اهر زاده و رحم باید کل لحمه حلال آن کانی متصلا

حین نجاستی فائده پنجم در مطالب المؤمنین مذکور است که خورده نشود و نخاع صلب نجاست  
 رشته سفید است و میان ستخوان گردن ممتد است تا استخوان پشت و در صراح می آید و بقاعه لضم  
 و الفتح منزه است که از حرام مزین گوشت و در حید شیخ الاسلام مذکور است پشت باره  
 حرام منزه کرده است اما فتوی بر اینکه مکرده نیست کذا فی نصاب الاحساب فائده ششم  
 جگر که بلند است و سی آنرا طبعی گویند و طحال که بلند است و سی آنرا علی بغاری سی پر زنی نامند و حلا  
 بحدیثی که با بقا از سنگ شست فائده هفتم کرم گوشت که در شوره یا قند آن شوز با نجاست  
 لکن احتیاط آنکه خورده نشود و کذا فی لفتیه ماعلا من القنادیسی لیسند سی روح و ده و پنجم نجاست  
 مرقة للجس لا توکل الیهی فائده هشتم امام نجم الدین عمر سفی روح و بقیه خود آید و پنجم  
 حرم و ستخوان مرغ پسین دایت آنچه عادت شده که ستخوان کبوتر سحر می خورد و کذا فی نجاست  
 فائده نهم شکمبه دان گوشت که در هندی آنرا اذ جری نامند مکرده است و نجاست سیغایر آنرا  
 خورده که محل نجاست اما چون کسی را که شود فائده و هم پوست و سحر قبل نجاست حلا  
 است باین طور که شور با بریان کرده بخورد فائده دوازدهم در زلیعی مذکور است که اگر  
 گوشت خون آلوده سوخته شد و زائل شد از آن سرخ می پسفته شد از وی شور با حلا  
 و سوختن مانند غسل است بجز خلاصه ماقال خاتم الفقهاء و فائده دوازدهم و هم نجاست  
 قص در حل حرمت آن البصر یا فیه نشود رجوع کرده شود بگوئی عی که تو بگوئی نجاست  
 حرام و حلال آئین دارند و هر چیز را نمی رند و نیز صاحب طبائع سلیمه با شکر نه احتیاط  
 بشینان که هر چیز را بی فکر می خورند اگر عیب از آن یاد کنند و یا نامش نام حیوان حلال نبندان  
 حلال است و اگر عیب از نجاست ندارند و یا نامش نام حیوان محرم دارند حرام است و در هر دو  
 بنوعی عیب چون رجوع باید کرد نه بعد سی عیب بعضی اگر در عیب اختلاف افتد که در

فائده پنجم نجاست  
 فائده ششم نجاست  
 فائده هفتم نجاست  
 فائده هشتم نجاست  
 فائده نهم نجاست  
 فائده دهم نجاست  
 فائده یازدهم نجاست  
 فائده دوازدهم نجاست

کمال گویند و گوئی حرام پس هر جانب که اکثر باشند آن حکم باید کرد و اولاً اگر حکم باطل و اگر  
 اندوخته باشد باید باشد تا باج قریش خواهیم شد که او شان شاه قطب عرب و اندوخته  
 و این و نبوة در شان است و اگر از تویش تصریح یافته نشود با حکم بخت وقت حیوان چون  
 شایسته است او خواهیم ساخت کذا قال الامام اندوی فی رسالته فائده شیرم بعضی گفته اند  
 است که بعضی از شرعیات محل آن فتویٰ بند بعضی گفته اند حلال مباح که جائز و مستحب است و اگر  
 و حرام و حلال است کذا قال خاتم الفقهاء فائده چهارم شش معنی پشیده و حلال پاک است  
 و این علی البکده فائده ما بیندیم معاینی رود و ما که بندی آن را اثری گویند حلال  
 است که اگر آنرا تزیین بر قیاس او بجزی فائده و شش و دوم گرد و ما که آن را بعرنی  
 و حلال است در مدارج النبوة می آید و روایت کرده شده است که آن حضرت صلی الله  
 علیه و آله وسلم کرده و می بیند شش گفتن یعنی گرد و مار از جهت قرب آنها بکمان بول اما حافظ عراقی  
 است که این حدیث ضعیف است نهی و در طای و دیگر در مدارج النبوة می آید و در حدیث  
 عبدالرحمن بن ابی بکر آمده است بخودیم بابا حضرت علی علیه السلام و سلم صدوسی تن و فکر کرد  
 که خیر کرده شد یک صاع از طعام و ساخت که گوشتی پس بریان کرده شد و نواظرن  
 شاه و حکم و دل و کرده و آنچه در میان شکم باشد و بخدا بگویند و هیچ کی ازین صدوسی  
 تن که آن حضرت صلی الله علیه و سلم از آن پاره بر می دسی پس گردانید از آن شاه  
 و کافیه بزرگ از طعام پس خوردیم ما همه باقی ماند آنچه در شکم بود پس بردیم  
 آن را بر شتر نهی فائده و شش و پنجم پیوستی که آن را الفارسی فله و بعضی آنرا کاسه  
 گویند و آن عبارت است از اول شیر یکام ولادت کذا فی مجمع و در حدیث آن شش  
 بزرگ که حضرت صدیق اکبر صلی الله علیه و آله تناول کرده است و حضرت فاروق صلی الله علیه و آله نیز از سبب



لها و شیر حکم بخوردن فرموده و کتاب الصلوة سفیان بن عیینة و کتاب منواله که در دست قاضی حاکم  
 شهید شایب ابن الصمد بن رضی الله عنه و دخل علی اهلہ فقال بل من طعام قال لا قال لا شاکم  
 الوالد فاتی بها مجلها ثم امر بلبلها فاطحن فاکل ثم صلی ولم یتم وضوءه انتهى و شیخ عبدالحی بن محمد  
 دیلمی شرح صراط المستقیم که از اسفار السیما دشت نیز می نامند می آرد و از کثیر شهابی آورده که  
 پرسید ام عمر بن الخطاب رضی الله عنه از پیغمبر گفت منیر جمع می شود از شیر و آب لبان پیغمبر  
 از او ذکر کنید نام خدا را بهی فایده شیر و هم اگر مردم کنجشک را بی فایده قتل نماید در  
 حیث آن کنجشک از قاتل سولی خواهد کرد که چرا قتل سستی فایده کافی است و نیز در حدیث  
 عصفور عبثا فانه یسأل عنه یوم القيمة من عقیده النجاس من قتل عصفورا عبثا فانه یسأل  
 عنه یوم القيمة سئل هذا قتل من غیر منقصة انتهى و می احمد و استی و الدود می  
 عبد الله بن عمر بن العاص ان رسول الله قال من قتل عصفورا فله من جوارحه بئیر حقها سالک  
 لقای عن قتله قیل یارسول الله و احقها قال ان یدبحها فیا کلها بهی کذا فی مشکوٰۃ فایده  
 نوز و نیم باید داشت که بر مخلوقی در حق جل علی خلق آن خسب زبان عطا فرمود بعضی ناطق است  
 و بعضی نه و مابقی زبان نیست و پیش انکه اندکجا جان نماند و میکه حضرت اوم علیه السلام را  
 آفرید و بهشتگان حکم به سجده پیش ساخت همه با سجده ساختند مگر ابلیس ملعون چنانچه کلام با  
 بران ناطق است فسبح الله کلهم الا ابلیس و لهذا حق که جل علی بنی آدم اند و ابلیس  
 از جنت بدر ساخت و او سجود زمین آذاخته شد تا انکه در دریا پیش او لا کلام از مابقی نماند  
 گفت که اوم مخلوق شد بهی و او جمله حیوانات بحر می بری را شکار می کند ترا کی امان است  
 باستماع جی آفریده ام علی علیه السلام گفت که مرا امان نیست و از قدرت حق متکا جافانه  
 غفلت نمود و بهیله اند حالت به بعضی غیظ آمده زبانش گرفت و آنرا بی زبان ساخت اگر

بلاذیه تا قدام من اظهار شد و بعد از آنکه با طاعت و صلوات علی الهی و نبی و اهل بیت و سادات  
عظامه و کمالین و صحابه و اولادین و المرجو من اصحاب التحقيق و ارباب التدقیق ان خطروانی بذهاب  
ببین الانصاف و یعرضوا عن الجدل و الاعتاف **بطلان** خطای فلیهم الاصلاح بالکتمان  
و اما برسی نفسی ان الانسان سیاق له هو النسیان ان ظهر لصواب فهو غیر قابل للتنازل للملح  
منه **بطلان** فی وجههم استجاب فانه احاطنی بعصیان کما جاطة الفشر باللباب انه غای  
الذی قابل للتوب شدید العقاب السبع البصیر الوهاب کان اختتام هذه الرسالة  
فی یوم الاول من المحرم الحرام سنة ربيعین **بطلان** مضمی الالف و المائتین  
رسول الثقلین نبی آخرین علیه صلوات رب البشرین و ام وجود الملومین اللهم صل وسلم علیهم  
بوجود ملک الوهاب قد تم طبع الکتاب **بطلان** بنایه الکلام فی بیان اسلال الحرام الصنف من غای  
الکتاب و البحر الذی خار ما من علم الا قد بلغ اقصاه و ما من غیر الا قد بلغ منتهاه شمس العلم  
قر الا و کلامه الکامل الحق و الفاضل المدقق **بطلان** لانا المولوی محمد عبد الحکیم الکسوی  
ما زال شمس فوضه طالعته و قمار ظلالة باجزة یصحح الفاضل الامجد المولوی علی محمد سلمه الله  
فی الیوم الثانی سنة ثلث و ستین **بطلان** الالف و المائتین من حجة رسول الثقلین علیه صلوات ملک  
الکونین قد خترع المولوی الطائی حسن صاته مد عن کل شیء ناریحاً بطبع هذا الکتاب بحرفه طبع  
جناب **بطلان** ابوی عبد الحکیم صبا و تش **بطلان** کتابی گفت اینک و بیان جلیت حضرت  
که در علم و بنهر بر کر نظیر نیست که **بطلان** کر و شد بیره در عالم برسی **بطلان** گفتا

بوقت طبع ان الطایف چون تاریخ آورده

مشرقی نگهان گفتا که مشطوریان با

صفحہ	سطر	نقطہ	صحیح	صفحہ	سطر	نقطہ	صحیح
۳۰	۱۸۰	بجاعتہ	بجاعتہ	۳۲	۱۷	مثلاً	مثلاً
۵	۱۵	الادواج	الادواج	۳۳	۳	عندما	عندما
۶	۱۲۰	انرا انرا	انرا انرا	ایضاً	۱۱	والکث	والکث
ایضاً	۱۲	حشہ	جشہ	۳۸	۳	ازفاختہ	الفاختہ
۱۰	۳۰	عند الشافعی	عند الشافعی	ایضاً	۵	وترتیبہ	وترتیبہ
ایضاً	۱۷	فقا	وفقا	ایضاً		تابت	تابت
۳۱	۱	اخلاف	اخلاف	ایضاً		الببناء	الببناء
۱۲	۲	تقبیل	تقبیل	۴۵	۴	مستکون	مستکون
ایضاً	۴	الے	الے	ایضاً	۶	زباں	زباں
۱۲	۱۲	حلال است	حلال است	ایضاً		ماوینا	ماوینا
ایضاً	۱۵	وعینہا	وعینہا	ایضاً		ان است	ان است
۱۹	۳۱	اثر یا	اثر یا	۴۷	۱۱	الروض	الروض
۲۰	۶	ان طلال	ان طلال	۱	۱	فقد شرع	فقد شرع
۲۲	۷	ایسر	ایسر	ایضاً	۱۷	مفہوم	مفہوم
۲۷	۱۰	سیاہ چشم	سیاہ چشم	۵۲	۴	صاحب	صاحب
ایضاً	۱۵	یکار مدی	یکار مدی	ایضاً	۹۶	روس	روس
۲۸	۲	ولا الا یقع	ولا الا یقع	۵۶	۵	یسا	یسا
ایضاً	۹	احسنه	احسنه				
ایضاً	۱۹	ولی یوسف	ولی یوسف				
۳۱	۱۰	تق	تق				
ایضاً	۳۱	درش	درش				
۳۱	۱۶	فی الشک	فی الشک				



CALL No. {

۳۴۶۵۹  
ع ۱۲ ع

ACC. No.

۷۳۸۸

AUTHOR

عبدالحی  
عائشہ القادریہ

TITLE

ع ۱۲ ع

۳۴۶۵۹

۷۳۸۸

عبدالحی  
عائشہ القادریہ

Date	No.	Date	No.
For binding			
Libt. No. 2/95			
29/6.95			



# MAULANA AZAD LIBRARY ALIGARH MUSLIM UNIVERSITY

## RULES:—

1. The book must be returned on the date stamped above.
2. A fine of Re. 1-00 per volume per day shall be charged for text-books and 10 Paise per volume per day for general books kept over - due.

